



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



لشہداء میں دفینا اور میراث

جامعہ شیخ محمد حسین بنوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارزشمندترین دفينه در ويرانه : حضرت رقيه (سلام الله عليها)

نويسنده:

محمد حسين بنايي

ناشر چاپي:

سلمان پاك

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ارزشمندترین دفينه در ويرانه : حضرت رقيه (سلام الله عليها)
۷	مشخصات كتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست
۱۴	هديه
۱۶	مقدمه
۲۴	وداع رقيه(عليها السلام) با پدر
۲۷	سجاده پدر در دستان رقيه(عليها السلام)
۳۱	نام حضرت و تاريخ تولد بي بي(عليها السلام)
۳۱	سن حضرت
۳۲	نام رقيه(عليها السلام)
۳۲	معناي نام رقيه
۴۴	سخني با اهل علم
۵۵	در راه شام و افتادن حضرت رقيه(عليها السلام) از محمل
۵۵	شهادت حضرت رقيه(عليها السلام)
۶۲	عنايات حضرت رقيه به اولاد سيدابراهيم
۶۴	ظاهرشدن بدن مطهر
۶۵	جريان غسل حضرت رقيه(عليها السلام)
۶۶	به خاک سپردن حضرت رقيه(عليها السلام)
۷۱	حضرت رقيه(عليها السلام) و شفای زن مسيحي
۷۲	شفای دختر فلج به دست بابرکت حضرت رقيه(عليها السلام)
۷۴	بيا با هم بازی كنيم
۷۵	اسم پسر ت را حسين بگذار

- ۷۶ آمدم که به تو آزاری نرسد
- ۷۷ یا مولاتی یا رقیه اغیثینی
- ۸۰ تأکید مراجع و علما بر لزوم تکریم حضرت رقیه (علیها السلام)
- ۸۰ اشاره
- ۸۱ پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی
- ۸۱ پاسخ حضرت آیت الله مظاهری
- ۸۱ اثبات اینکه امام حسین (علیه السلام) فرزندی به نام رقیه داشته
- ۸۱ اشاره
- ۸۲ نظر حضرت آیت الله العظمی تبریزی (رحمه الله)
- ۸۳ نظر حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی
- ۸۳ نظر حضرت آیت الله شاهرودی
- ۸۳ پاسخ حضرت آیت الله مبشر کاشانی
- ۸۴ حضرت آیت الله علوی گرکانی
- ۹۲ درد کجاست؟
- ۹۴ هدایت راهب مسیحی
- ۹۶ چرا از نام رقیه وحشت دارند؟
- ۱۰۲ خسران انکار حضرت رقیه (علیها السلام) و تشکیک در وجود مبارک
- ۱۰۵ سرمایه بزرگ رقیه بنت الحسین (علیها السلام)
- ۱۰۶ یوسف فروشی به چه کسی ضرر وارد کرد؟
- ۱۰۸ رقیه (علیها السلام)، امان و تعویذ از هر دروغی
- ۱۱۲ رقیه (علیها السلام) عامل ترقی و رشد بشر
- ۱۱۷ هنگامه شهادت
- ۱۲۶ درباره مرکز

ارزشمندترین دینه در ویرانه : حضرت رقیه (سلام الله علیها)

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنایی، محمدحسین، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : حضرت رقیه (سلام الله علیها) - ارزشمندترین دینه در ویرانه / محمد حسین بنایی.

مشخصات نشر : تهران : سلمان پاک، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۱۱۰ ص..

شابک : ۱- ۰۱ - ۸۴۶۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : رقیه (علیها السلام) بنت حسین (علیه السلام)، - ۶۱ ق؟. -- سرگذشتنامه

موضوع : Rogayyah, Bent Hosayn-- Biography

موضوع : رقیه (علیها السلام) بنت حسین (علیه السلام)، - ۶۱ ق.

موضوع : Roqayyeh, Bent Hosayn

رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ ب ۹ / ۷ / ۲ / ۵۲ Bp

رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۳۵۷۶۳

نشر سلمان

ارزشمندترین دینه در ویرانه

شمارگان : ۲۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول ، پائیز ۱۳۹۵

قیمت : ۶۰۰۰۰ ریال

صفحه آرا: مهدی فرج‌اللهی

طراح جلد: داود کارخانه

چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه

مراکز پخش: سلمان پاک ۰۹۲۱۵۵۹۸۱۵۱ و ۰۳۳۴۶۰۰۷۲-۰۲۱، آفتاب پنهان: ۰۳۶-۹۱۹۲۵۱۱۰۳۶

فروش اینترنتی پاتوق کتاب فردا: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۹۹۲

پیامک: ۰۳۰۰۳۳۰۰۶۹۹۲

www.bookroom.ir

ص: ۱

اشاره

- مقدمه..... ۹
- وداع رقيه (عليها السلام) با پدر..... ۱۶
- سجاده پدر در دستان رقيه (عليها السلام)..... ۱۹
- نام حضرت و تاريخ تولد بي بي (عليها السلام)..... ۲۲
- سن حضرت ۲۲
- نام رقيه (عليها السلام)..... ۲۳
- معناى نام رقيه..... ۲۳
- در راه شام و افتادن حضرت رقيه (عليها السلام) از محمل ۴۳
- شهادت حضرت رقيه (عليها السلام)..... ۴۳
- عنايات حضرت رقيه به اولاد سيد ابراهيم..... ۵۰
- ظاهر شدن بدن مطهر..... ۵۲
- جريان غسل حضرت رقيه (عليها السلام)..... ۵۳
- به خاک سپردن حضرت رقيه (عليها السلام)..... ۵۴
- حضرت رقيه (عليها السلام) و شفای زن مسیحی ۵۹
- شفای دختر فلج به دست با برکت حضرت رقيه (عليها السلام)..... ۶۰
- بیا با هم بازی کنیم..... ۶۲
- اسم پسر ت راحسين بگذار..... ۶۳
- آمدم که به تو آزارى نرسد..... ۶۴

یا مولاتی یارقیه اُغیثینی.....۶۵

تأکید مراجع و علما بر لزوم تکریم حضرت رقیه (علیها السلام) ۶۸

اثبات اینکه امام حسین (علیه السلام) فرزندی به نام رقیه داشته.....۶۹

درد کجاست ؟ ۸۰

هدایت راهب مسیحی..... ۸۲

هدایت راهب مسیحی ۸۲

چرا از نام رقیه وحشت دارند؟ ۸۴

خسران انکار حضرت رقیه (علیها السلام) و تشکیک در وجود مبارک..... ۹۰

سرمایه بزرگ رقیه بنت الحسین (علیها السلام)..... ۹۳

یوسف فروشی به چه کسی ضرر وارد کرد؟ ۹۴

رقیه (علیها السلام) ، امان و تعویذ از هر دروغی..... ۹۶

رقیه (علیها السلام) عامل ترقی و رشد بشر..... ۱۰۰

هنگامه شهادت..... ۱۰۵

هدیه به تو ای سیلی خورده تسلی دهنده

و ای پهلو شکسته آرامش دهنده

ای محزونه ای که حزن ها را برطرف می کنی

و ای مریضه شفا دهنده

ای سر اسارت اهل بیت (علیهم السّلام)

و ای سرمایه عظیم حسین (علیه السّلام)

ای سند محکم فدک

ای مظلومه جان باخته

ای امضای حقانیت حسین (علیه السّلام)

اگر مهر کوچک است به ظاهر

اما سند بدون مهر ارزشی ندارد

درباره حضرت رقیه (علیها السّلام) و اینکه حضرت سیدالشهدا (علیه السّلام) دختری داشته است یا نه، بحث هایی شده است؛ عده ای انکار کرده اند و عده ای اثبات. حال اینکه چرا عده ای انکار می کنند، می توان ادله آنها را بررسی کرد و اذهان پاک و بی هوا را به قضاوت دعوت کرد. ببینیم می شود حقیقتی را انکار نمود که اظهر من الشمس است؟ «و کم من آیه یرون علیها و هم عنها غافلون». برخی از این افراد از کنار آیات خدا غافلانه عبور کردند و نادیده گرفتند؛ به سبب هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی و خود را روشن فکر جلوه دادن مطلب جدیدی را مطرح کردند تا مشهور شوند و عده ای به آنها توجه کنند. راستی ظلم به تاریخ نیست چشم پوشیدن از یک حقیقت؟ حالا - ظلمی بالاتر از این که سند مظلومیت و اسارت اهل بیت (علیهم السّلام) را با وجود حضرت رقیه (علیها السّلام) نادیده بگیرند؟ ابن تیمیه، اسارت را از ریشه دروغ می پندارد و می گوید که یزید اهل بیت را اسیر نکرد. شهادت حضرت سید مظلومان را نتوانسته رد کند، توجیه می کند که چرا حضرت با یزید در افتاد و قیام او برخلاف شرع جدش بود، و چرا امام حسین (علیه السّلام) به نصایح اصحاب توجه

نکرد، تا می رسد به این حد که حسین با قیام خویش به دین جدش لطمه زده. آری، انکار حضرت رقیه خواه ناخواه آب ریختن به آسیاب ابن تیمیه و رواج وهابیت است. بنابراین منکران ناخودآگاه بلندگوی وهابیت و مؤید این فرقه ضاله هستند. ما از منکران دلیل طلب می کنیم. چه دلیل بر ردّ این مظلومه دارید؟ عمده دلیل نبودن نامی از آن بزرگوار در منابع تاریخی و دلیل بعضی استناد به کتاب حماسه حسینی و کلمات شهید مطهری (رحمه الله) است. ما به حول و قوه الهی این مطالب را بررسی می کنیم و کلمات شهید مطهری را نقل می کنیم تا ببینیم آن شهید بزرگوار هدفش نفی حضرت رقیه بود یا فقط اشاره ای به تحریفات لفظی عاشورا بود.

از خداوند متعال توفیق طلب می کنیم و به روح بلند حضرت رقیه (علیها السلام) که سند محکم اسارت و مظلومیت سید مظلومان عالم حضرت سیدالشهداست، توسل می جوئیم و زانوی عجز به زمین می زنیم و مدد می طلبیم تا دل های عزادار آن بزرگوار را آرامش دهیم و مرهمی بر زخم آنان بگذاریم.

وجود ذی جود بانوی مکرمه و شهید، حضرت رقیه (علیها السّلام) در کربلا و سپس اسارت ایشان در شام، موضوعی نیست که قابل انکار باشد و کسی با سخنرانی و شعار رد کند. از نظر تاریخی بر وجود آن حضرت ادله محکم داریم که بر محقق و متتبع و صاحب نفس زکیه علم آور است و مایه رسوایی بی سوادها و یاوه گوها خواهد شد.

اگر تاریخ را ملاحظه کنیم، می بینیم که ابن ابی مخنف تصریح دارد بر وجود آن جناب. لازم است ابن ابی مخنف را بشناسیم و مقتل او را ملاحظه کنیم.

ابن ابی مخنف، لوط بن یحیی کسی که به صورت مفصل واقعه کربلا را با عنوان مقتل الحسین به نگارش درآورد، کوفی است. بیشتر مورخان این کتاب را مرجع قرار داده اند. در قرن دوم و متوفای ۱۵۸ بوده است و از شیعیان و محدثان بزرگ کوفه به شمار می آید. جدش مخنف السّلمی از یاران امام علی (علیه السّلام) بود. (۱)

نجاشی از او به عنوان «شیخ اصحاب الاخبار بالكوفه و وجههم و کان یسکن الی ما یرویه» یاد می کند (۲).

ص: ۱۱

۱- ...نجاشی، رجال، ج ۲، ص ۱۹۱، ش ۸۷۳

۲- ...همان، ص ۳۲۰؛ مستدرک اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۵۳

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف مشهور به ابی مخنف یکی از اصحاب و راویان گران قدر امام صادق (علیه السلام) است که از شخصیت های شیعی مورد اعتماد و ثقه است. او در نیمه دوم قرن اول در خانواده ای از بزرگان خاندان شیعی کوفه تولد یافت. جدش مخنف بن سلیم، از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همراهان امام علی (علیه السلام) بود که در دو جنگ جمل و صفین در رکاب امام حضور داشت. پدرش یحیی بن سعید نیز از اصحاب امام علی (علیه السلام) بود. حال چنین شخصیتی مؤثق و راوی مورد اطمینان اصحاب، در مقتل خودش که اولین مقتل به شمار می آید، در وداع آخرین می نویسد:

حضرت سیدالشهدا فرمود:

ثم نادى يا ام كلثوم و يا زينب و يا سكينه و يا رقيه، و يا عاتکه و يا صفيه عليكن منى السلام (۱).

نام حضرت رقيه در ضمن نام کسانی بوده است که حضرت با آنان وداع کرده است. نویسنده کامل بهایی، حسن بن علی بن محمد بن علی بن محمد، حسن عمادالدین طبری، معروف به عمادالدین طبری است. حاج شیخ عباس قمی درباره ایشان می گوید: عالم ماهر، خبیر متدرب نحریر متکلم جلیل، محدث نبیل، فاضل فهامه و معاصر خواجه طوسی و علامه حلّی و دارای کتاب های شریف بوده است؛ مانند معارف الحقائق، عیون المجالس، الکفایه فی الامامه، النقص علی معالم فخرالدین الرازی، کتاب اسرار الامامه و جوامع الدلائل، العمده فی اصول الدین و فروعه، تحفه الابرار، اربعین بهایی، احوال السقیفه، الاصول فی امامه آل الرسول و کتاب های دیگر.

وزیر جناب بهاءالدین محمد بن شمس الدین جوینی به عمادالدین طبری عنایت کامل داشت و برای همین عماد الدین طبری برخی کتاب های خود را به نام او می نوشت. یکی از آنها اربعین بهایی و یکی هم

ص: ۱۲

کتاب کامل بهایی است و مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال (۱) آنچه را در کامل بهایی آمده است و عده ای به صورت گسترده، نقل کرده اند. نویسنده در جزء دوم فصل سوم از باب ۲۵ می گوید:

در کتاب حاویه آمده است که زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند، از پسران و دختران آنان پوشیده نگه می داشتند و به هر کودکی وعده می دادند پدرت به سفر رفته است و بازمی گردد. این وضع ادامه داشت تا اینکه اسیران را در جوار خانه یزید جا دادند. در میان کودکان دخترکی بود چهار ساله. این دختر شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدرم حسین، کجاست؟ همین الآن او را در خواب دیدم و بسیار پریشان بود. زنان و کودکان همه به گریه افتادند و ناله آنان بلند شد. یزید در آن حال خوابیده بود. از صدای ناله آنان از خواب بیدار شد و پرسید: چه شده. گزارشگران یزید خبر آوردند که دختر بچه چهار ساله ای پدرش را می خواهد. یزید دستور داد سر پدرش را برای او بیاورند. آن افراد ملعون سر امام حسین (علیه السلام) را آوردند و در برابر او نهادند. آن دختر بچه گفت: این چیست؟ گفتند: سر پدر توست. دختر بچه از مشاهده آن وضع ترسید و فریاد کشید. پس از آن به حال بیماری افتاد و پس از چند روز جان به جان آفرین تسلیم کرد. (۲)

در کتاب تراجم اعلام النساء (۳) در ابتدا می گوید «رقیه بنت الحسین»، و پس از آن داستان خواب دیدن سید ابراهیم را به نقل از منتخب التواریخ آورده است. در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول (۴) می گوید:

كان له من اولاد ذكورا و اناثا عشرة، سته ذكورا و اربع اناثا فالذکور

ص: ۱۳

۱- ...مقصد چهارم، فصل هشتم، ص ۸۰۷

۲- ...همان، فصل سوم، ص ۱۷۹

۳- ...تراجم اعلام النساء، ج ۲، ص ۱۰۳، چاپ اول

۴- ...کمال الدین، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول

علی...الاکبر و علی الاوسط و هو سید العابدین و علی الاصغر و محمد و جعفر و عبدالله و اما البنات فزینب و سکینه و فاطمه
هذا هو المشهور و قيل بل كان له اربعة بنين و بنتان و الاول اشهر.

می گوید حضرت سیدالشهدا ده فرزند، شش پسر و چهار دختر داشت. اولاد حضرت را نام می برد، ولی دختر چهارم را ذکر
نمی کند. در کشف الغمه هم چهار دختر گفته، ولی چهارمی را نام نبرده است.

علامه مجلسی عبارت کشف الغمه را آورده(۱)، یعنی حضرت چهار دختر داشته است، ولی چهارمی را نام نبرده است. در
ناسخ التواریخ(۲) هم عبارت کشف الغمه آمده است و به خود کتاب مطالب السؤل اشاره کرده در عبارت ناسخ هم چهار
دختر آورده است و چهارمی را نام نبرده. قندوزی حنفی می گوید:

ثم نادى يا امّ كلثوم و يا سکينه و يا رقيه و يا عاتکه و يا زينب و يا اهل بيتي عليکّن منى السلام(۳).

در لهوف نیز چنین آمده است:

ثم قال: يا اختاه يا ام كلثوم و انت يا زينب و انت يا رقيه و انت يا فاطمه و انت يا رباب انظرن اذا انا قلت فلا تشقن عليّ جيبا و
لا تخمشن عليّ وجهاً و لا تقلن عليّ هجرأ(۴).

پس در کلمات قندوزی حضرت رقيه را صریحاً نام می برد. در وداع حضرت سیدالشهدا با اهل بیتش، محدث قمی اسم
حضرت رقيه را از جمله اولاد حضرت سیدالشهدا آورده است.(۵)

ص: ۱۴

۱- ...مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۱

۲- ...ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۳۸ و ۲۳۹

۳- ...قندوزی حنفی، ینایع المودّه، جزء دوم، ص ۴۱۶

۴- ...لهوف، ترجمه عباس عزیزی، ص ۱۱۶، چاپ اول

۵- ...محدث قمی، نفس المهموم

قدیمی ترین منبع که نام حضرت را آورده، قصیده سیف بن عمیر است، که از اصحاب حضرت صادق (علیه السلام) است و از راویان برجسته شیعه و در رجال نجاشی و شیخ طوسی وثاقت او را شهادت داده اند. در قصیده بلند خود در مرثیه نام حضرت رقیه را ذکر کرده است. (۱)

و عبدکم سیف فتی ابن عمیره

عبد لعبد عبید حیدر و قنبر

وسکینه عنها السکینه فارقت

لما ابتدیت بفرقه و تغیر

ورقیه رق الحسوذ لضعفها

و غدا لیعذرها الذی لم یعذر

و لام کلثوم یجد جدیدها

لتمّ عقبی دموعها لم یکرّر

لم انسها وسکینه و رقیه

بیکیه بتحسّر و ترفر (۲)

غلام خاندان شما سیف بن عمیره غلام غلام غلامان قنبر غلام حیدر است.

در آن هنگام که جدایی آغاز شد، سکینه آرامش و قرار خود را از دست داد.

و رقیه که حسودان حتی بر ضعف و ناتوانی او دل می سوزاندند، و آن که بی تابی را بر کسی نمی پسندید، بر او خرده نگرفت.

و ام کلثوم که پس از بوسه ای که از سر بریده می گیرد، اشک ریزان، بوسه ای دیگر از آن سر می گیرد.

آن لحظه ها را فراموش نمی کنم که ام کلثوم و رقیه با حسرت و آه جگرسوز بر او گریه می کردند.

ص: ۱۵

٢- ...دائرةالمعارف تشيع، ج ٨، ص ٣١٤؛ منتخب التواريخ، ص ٣٨٨؛ دائرة المعارف السلاميه الشيعه، ج ١، جزء ٢، ص ٢٥؛
عبدالرحمن بن احمد شافعي مصري شعرائي، متوفى ٩٧٣ق، المنتخب، شيخ فخرالدين الطريحي النجفي، ص ٤٣٥

حضرت آیت الله مرعشی (رحمه الله) عین جملات ینابیع المودّه (۱) را نقل فرموده است (۲):

ثم نادى يا ام كلثوم و يا سكينه و يا رقيه و يا عاتكه و يا زينب يا اهل بيتي عليكن مني السلام....

ملاحظه بفرمایید یک عالم محقق سنی نام حضرت رقیه (علیها السلام) را در کتب اهل سنت دیده و عین جملات وداع حضرت سیدالشهدا را نقل کرده است. در کنار نام حضرت سکینه نام حضرت رقیه آمده است. پس در منابع اهل سنت هم نام آن حضرت دیده می شود. شیخ فارس تبریزیان در لهوفی که تحقیق کرده و دارالاسوه چاپ نموده (۳)، دارد:

يا اختاه و يا ام كلثوم و انت يا زينب و انت يا رقيه و انت يا فاطمه و انت يا رباب انظرن اذا انا قلت...

در این نسخه هم کلمه رقیه آمده است.

وداع رقیه (علیها السلام) با پدر

قال العلامة في الرياض حاله الوداع الثاني من اشدّ الاحوال و الخطوب التي جرت عليه في ذاك اليوم من كفره القوم فانّها حاله اليأس ببقاء الصّحبتّه و اوان القطع بفراق الاحبّه و البقيّه و الاصحاب مقتولون و الانصار مفقودون و لاقرباء مستشهدون و الباقون مضطهدون.

وداع دوم حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در وقتی بود که حضرت در میدان بر اثر زخم بسیار و جراحت بی شمار ضعف طاقت فرسایی پیدا کردند. ایشان درحالی که فرق سر مبارکش از ضرب شمشیر مالک ___ لعنه الله ___ شکسته بود، رو به خیمه گذاردند. لذا دستمالی گرفت و زخم سر را بست

ص: ۱۶

۱-...قندوزی حنفی، ص ۱۷۱

۲-...احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۳۳

۳- چاپ اول، ص ۱۴۱

و عمامه نهاد. خواست خون محاسن را پاک کند، آب نداشت. پس با همان وضع به خیمه رفت و فرمود: ای مخدرات، ای اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) «یا زینب، یا ام کلثوم یا سکینه و یا رقیه، یا فاطمه، علیکم منی السلام».

چون چشم اهل بیت به صورت و محاسن غرق به خون امام افتاد، همگی به شیون و زاری پرداختند. زیرا در وداع اول حضرت را صحیح و سالم دیده بودند. اما اکنون: «و القلب منه عطشان و الصدر حرّان و الکبد مقروح و الجسد مجروح...».

حضرت با سر شکسته، پهلوی فرورفته، سینۀ سوزان و دیده گریان تشریف آوردند. اولین کسی که سراسیمه از جا برخاست و به نزد امام رفت، حضرت زینب (علیها السلام) بود. ناله از دل برکشید و مثل رعد خروشان شد و مانند باران اشک بارید. شروع نمود به چرخیدن دور برادر و شیون و زاری نمود.

بالاترین مصیبت هنگام خروج از خیمه بود. دید رقیه (علیها السلام) بر در خیمه نشسته و شاهد ماجراست. رقیه (علیها السلام) داشت وداع بابا را تماشا می کرد و اشک می ریخت. تا آنکه حضرت خواست بیرون بیاید. دختر کوچک دامن پدر را گرفت و خواهر خود سکینه را به کمک طلبید که خواهر بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم به پای خود سوی مرگ برود. این کلام حضرت رقیه بیشتر دل امام و زن ها را آتش زد. امام رقیه را از زمین برداشت و در آغوش گرفت و صورتش را بوسید. حضرت رقیه (علیها السلام) چون این مهربانی را از پدر دید، با گریه عرض کرد: بابا، آخر تا کی من تشنه بمانم؟ حضرت فرمودند: نور دیده، «اجلسی عند الخیمه لعلی اتیک بالماء». همین جا در خیمه بنشین تا شاید برایت آب بیاورم. این همان وداعی بود که دیگر حضرت (علیه السلام) رفت و برنگشت. بعد از آن هر وقت رقیه (علیها السلام) از عمه سراغ پدر را می گرفت، می فرمود: نور دیده عمه، پدرت به سفر رفته است. تا اینکه در

خرابهٔ شام وقتی سر پدر را برایش آوردند. بعد از گریهٔ بسیار فرمود: «عَمَّتِي الْآنَ عَلَّمْتُ أَنْكَ صَادِقَه. پدرم به سفر آخرت رفته بود، الآن فهمیدم شما راست می گفتی.» (۱) در فوائد الحسنيه آمده است:

در روز عاشورا پس از آنکه اصحاب و خویشان امام حسین (علیه السّلام) به شهادت رسیدند، آن حضرت خود به میدان شتافت. آن جناب پس از لختی قتال برای وداع با مخدرات به خیمه بازگشت.

كان للحسين (عليه السلام) بنت عمرها ثلاث سنوات... فجعل يقبلها و قد انشقت شفتاها من العطش.

حسین دختری داشت سه ساله که هنگام وداع پیش آمد و پدر را دید که قصد سفر دارد. پس دامن پدر را گرفت. امام (علیه السّلام) او را در آغوش کشید و شروع کرد به بوسیدن صورت از گل نازک تر او و مکیدن لب هایی که از تشنگی خشک شده و ترک خورده بود. حضرت سیدالشهدا نازدانه را در دامن نشانده بود و تسلی می داد. دختر مظلوم او رو کرد به پدر و گفت:

ابتاه العطش العطش فانّ الظّماء قد احرق قلبی.

بابا تشنه ام آن قدر که تشنگی جگر من را آتش زده.

حضرت وی را تسلی می داد و لباس جهاد به تن می کرد. پس از اتمام وصایا به حضرت زین العابدین (علیه السّلام) خواست از خیام بیرون آید که آن طفل باز دامن پدر را گرفت و گریه کنان عرض کرد: از نزد ما بی کسان کجا می روی؟ چرا دور می شوی؟ کسی به غیر از شما برای ما نمانده. حضرت فرمود:

اجلسی عند الخیمه لعلی اتیک بالماء.

نور دیده، همین جا بنشین در خیمه تا بروم و شاید آب بیاورم.

ص: ۱۸

این بفرمود و عازم میدان شد. خود را به لشکر زد و سپاهیان کفر را حیدروار از کنار شریعه پراکنده نمود و خود را به آب رسانید. حرام زاده ای داد زد: حسین، تو به سوی آب می روی درحالی که عرب ها به خیمه های اهل بیت حمله کردند. آن حضرت بلافاصله مرکب را تاخت و به خیام بازگشت. دختر صغیره چون از دور پدر را دید که به سوی خیمه می آید، از جا برخاست و پیش می دوید. دو دستش زیر بغل نهاد و با زبان شیرین گفت:

یا ابا هل اتینی بالماء؟

بابا جان! آب برایم آوردی؟

وامصیبتا از خجالت امام (علیه السلام) در آن لحظه. حضرت فرمودند: نور دیده، صبر کن برایت آب بیاورم. بار دیگر روی به میدان نبرد نهاد و آن دختر دیگر روی پدر ندید تا وقتی که به قتلگاه آمدند. حضرت زینب با آستین جلو چشمان او را گرفت، مبادا چشم او بر بدن بی سر و غرق خون پدر بیفتد. دختر مظلوم گفت: برای چه جلوی چشمانم را گرفته اید؟ مرا رها کنید. پدر به من وعده آب داده بود. می خواهم بینم برایم آب آورده یا نه. (۱)

سجاده پدر در دستان رقیه (علیها السلام)

در کتاب سرور المؤمنین آمده است:

حضرت رقیه (علیها السلام) هر روز سجاده امام را می انداخت و آن حضرت نماز می خواند و عبادت می کرد. لذا بعد از ظهر عاشورا به عادت هر روز سجاده پدر را انداخت و منتظر پدر نشست. ناگهان شمر وارد خیمه شد. آن نازدانه گفت: ای مرد، هل رأیت ابی، آیا پدرم را دیده ای؟ شمر

ص: ۱۹

دید که حضرت رقیه کنار سجاده نشسته است، به غلام خود گفت این طفل را بزن. غلام سرپیچی کرد و گفت: این بچه طاقت کتک ندارد. یکمرتبه شمر چنان سیلی بر صورت سه ساله زد که صورتش کبود شد.

مرحوم حاج شیخ علی فلسفی در احوال حضرت رقیه آورده است:

آن طفلی که جامه اش آتش گرفته بود، حضرت رقیه (علیها السلام) بوده است. در روز عاشورا عطش بر اهل بیت رسالت (علیهم السلام) بسیار فشار آورده بود. تشنگی آنها زیاد و زیادت‌تر می شد، زیرا یک طرف هوای گرم و طاقت فرسای دشت کربلا و از طرف دیگر آتشی که در خندق دور خیمه ها روشن کرده بودند، حرارت و وحشتناکی ایجاد کرده بود به گونه ای که پوست بدن بزرگ ها پزمرده و درهم کشیده بود، چه رسد به اطفال کوچک و ظریف.

در تحفه الذاکرین کرمانشاهی آمده است:

وقتی خیمه ها را آتش زدند، بیست و سه طفل کوچک از خیمه ها بیرون آمدند که از شدت تشنگی و خوف به خود می لرزیدند. یکی از بزرگان لشکر کوفه نزد عمر سعد ملعون آمد و گفت: ای امیر، اگر قصد داری اینان را نزد یزید ببری، بدان که یک نفرشان به شام نمی رسد. بگو این ها را آب بدهند که از بی آبی هلاک می شوند. عمر سعد لعنه الله علیه گفت: بروید ایشان را آب دهید. سقاها مشک ها را پر از آب کردند و نزد اهل بیت (علیهم السلام) آوردند و اول جام آبی به رقیه (علیها السلام) دادند که از همه کوچک تر بود. رقیه (علیها السلام) آب را گرفت و روانه قتلگاه شد. گفتند: کجا می روی؟ فرمود: پدرم وقتی به میدان رفت، تشنه لب بود. می خواهم به او آب بدهم. (۱)

ص: ۲۰

یک روایت یادم آمد دوستان
که پس از قتل شهید کربلا
بیست و سه اطفال آن شاه مبین
مرغ روح جملگی پژمرده بود
یک نفر از آن سران قوم دون
گفت اگر خواهی بری در شهر شام
یک نفر از کودکان آن شهید
در نظر بیست و سه تن برمی شدند
پس بداد آن بی حیا دستور آب
آن زمان آن فرقه شوم دغا
آب دادند بر یتیمان حسین
بر رقیه چون که دادند ظرف آب
آب بگرفت و آن دم شد روان
که چه خواهد کرد آن طفل آن چنان
گفتنش با او روی اندر کجا؟
آب را از بهر بابا می برم
در کتاب تحفه گردیده عیان
بهر غارت ریختند در خیمه گاه
از عطش بودند زار و دل غمین
از شرار تشنگی آزرده بود

رفت نزد ابن سعد بد زبون

اهل بیت شاه را ای بدلثام

می نخواهی برد در نزد یزید

جمله اندر معرض مردن بُدند

کودکان گشتند آن دم کامیاب

آب آوردند به سوی خیمه ها

هم به اطفال پریشان حسین

اشک می بارید چون خوشاب

بر تماشایش بدند آن کوفیان

دیدند اندر قتلگه او شد روان

گفت می خواهم روم در قتلگاه

زین جهت من سوی بابا می روم (۱) مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال (۲) طبق آنچه در کامل بهایی آمده، خواب دیدن یکی از دختران کوچک امام حسین (علیه السلام) (۳) را نقل کرده است و مطلب را مراجعه داده به نفس المهموم و به منظومی از اعظام اکتفا کرده است.

ص: ۲۱

۱- ...شمشادی

۲- ...حاج شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، مقصد چهارم، فصل هشتم، ص ۱۹۷

۳- ...همان، ص ۵۲۹

نام حضرت و تاریخ تولد بی بی (علیها السلام)

حضرت به سال ۵۹ در مدینه متولد شد و در سه سالگی به همراه پدر در سال ۶۱ هجری به کربلا سفر کرد. مادر او حضرت فاطمه فضاویه همسر حضرت مجتبی (علیه السلام) است که حضرت مجتبی سفارش کرد به برادر که بعد از من با او ازدواج کن. یا شاید مادر ایشان به نام ام اسحاق بنت طلحه باشد که همسر امام حسن (علیه السلام) بود. فضایل بسیاری برای آن حضرت نقل شده است. ام اسحاق که همسر آقا امام مجتبی (علیه السلام) بود، دو فرزند از امام حسین (علیه السلام) آورد: یکی عبدالله رضیع (علیه السلام) که در کربلا شهید شد، طفل یک ساعته امام حسین (۱) و دیگری حضرت رقیه (علیها السلام). بعضی هم مادر ایشان را حضرت شهربانو ذکر کرده اند.

سن حضرت

بنا بر اقوال و اسناد متواتر، سن حضرت رقیه (علیها السلام) سه سال بود و در اکثر کتب مانند منتخب و تذکره الموحدین و... نیز همین را ذکر کرده اند.

شیخ علی ربانی خلخالی در ستاره درخشان شام می نویسد:

سن مبارک هنگام شهادت طبق بعضی از روایات سه ساله و مطابق بعضی دیگر چهار سال بود و برخی نیز پنج و هفت نقل کرده اند (۲).

در ریاض القدس آمده که سه ساله ای از امام حسین (علیه السلام) در خواب پدرش را دید. در معالی السبطين و اسرار الشهاده سه ساله ذکر کرده اند. کامل بهایی (۳) سن حضرت رقیه را چهار ساله نقل کرده و حاویه نیز چهار ساله نقل کرده است.

ص: ۲۲

۱-... ابصار العین، زندگی چهارده معصوم، ج ۱، ص ۶۳۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۶

۲-... حاج شیخ علی فلسفی، حضرت رقیه، ص ۴

۳-... کامل بهایی، جزء ۲، فصل ۳ از باب ۲۵، ص ۱۷۹

نام رقیه (علیها السلام)

حضرت امام حسین (علیه السلام) به موجب علاقه ای که به پدر بزرگوارشان داشتند، اسم اولاد ذکور خود را علی و اولاد اناث را فاطمه می گذاشتند، تا آنجا که یزید به امام زین العابدین (علیه السلام) گفت:

وا عجباً لأبيك سمی علیاً و علیاً فقال (علیه السلام): انّ ابی أحبّ اباه فسّمی مراراً.

شگفتا از پدرت که پسران خود را جملگی علی می نامد (۱).

حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) فرمودند:

پدرم پدر خود را دوست می داشت و از تکرار نام او مسرور می گشت.

بنابراین شاید فاطمه صغری همان حضرت رقیه (علیها السلام) باشد.

معنای نام رقیه

رقیه، تعویذ و حرزی است که برای شفای بیماران و محفوظ بودن از آفات و صدمه جن و انس نوشته می شده و پیش از اسلام میان عرب ها و هندوها و فرق دیرین سابقه داشته است. حتی الآن هم در بلاد پاکستان و هند و بنگلادش، و اقوام سرخ پوست و سیاه پوست متداول است و وسیله ای برای در امان بودن از شر جن و انس یا پیروزی بر دشمن و غلبه و قهر بر حریف محسوب می شود، گرچه گاهی با خرافات هم همراه بوده است. لیکن اصل آن در اسلام امضا شده است. حرز امام زین العابدین یا تعویذ حضرت جواد برای مأمون یا حرز حضرت رضا (علیه السلام) و... و دعاهاى مأثور، و تعویذات رسیده از اهل بیت (علیهم السلام) رقیه و استرقاع از نظر شرع اگر از خرافات دور باشد، و آیات قرآن و دعاهاى معصومین باشد، مانعی ندارد. چنان که در حدیث آمده است که حضرت جبرئیل پیامبر را رقیه کرد و رقیه ای به آن حضرت تعلیم داد. «بسم الله ارقیک من کل عین حاسد الله یشفیک».

ص: ۲۳

فارغ از معنای اصطلاحی، در لغت رقیه به معنای بالا و بالا بردن است (۱).

نخستین کسی که در اسلام به این نام خوانده شد، کسی است که دختر خوانده رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) بود. ولادت ایشان بیست سال قبل از هجرت بود و هنگامی که به سن ازدواج رسید، با عتبه بن ابی لهب ازدواج کرد و زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به نبوت مبعوث گردید، رقیه (علیها السلام) هم زمان با مادر خوانده خود به پیامبر ایمان آورد و با آن حضرت بیعت کرد (۲). پس از آنکه آیه «تبت یدا» نازل شد، ابولهب پسرش را امر کرد که از رقیه (علیها السلام) جدا شود. عتبه هم آن حضرت را رها کرد. سپس آن مخدره با عثمان ازدواج کرد. شهادت آن جناب در مدینه بود.

پس از او نام یکی از دختران امیرالمؤمنین رقیه کبری بوده است که همسر جناب مسلم بن عقیل ابن ابی طالب (علیه السلام) بوده و دو فرزند از حضرت مسلم به نام محمد و ابراهیم، و دختری به نام حضرت میمونه داشته است. وقتی حضرت امام حسین (علیه السلام) به طرف عراق حرکت کردند، این مخدره همراه برادر عازم عراق شد و همراه خواهر خود، حضرت زینب، حماسه ها پدید آورد و در راه کربلا وقتی خبر شهادت جناب مسلم (علیه السلام) را شنید، صبر و تحمل نشان داد. امام دختر مسلم را که دختر خواهرش بود، بر دامن نشاند و دست عطوفت بر سر او کشید.

همچنین رقیه صغری، دختر حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، از زنان عالمه و جلیل القدر بود که در محضر پدر بزرگوارش معارف و علوم الهی فرا گرفته بود و از زنان برجسته در علم الحدیث به شمار می آید. در کتاب انساب در ذکر دختران موسی بن جعفر (علیه السلام) دو رقیه دیده می شود: رقیه کبری و رقیه صغری و هر دو دارای کمالات بوده اند (۳).

ص: ۲۴

۱- ...مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۴۶؛ دائره المعارف تشیع، ص ۳۱۲

۲- ...اعیان الشیعہ، ج ۲۲، ص ۱۳۲

۳- ...الارشاد، ص ۳۰۲؛ اعیان الشیعہ، ص ۵

در برخی از کتب که نام فرزندان آقا امام حسین (علیه السّلام) ذکر شده است، اسم دختر چهارم امام را ذکر نکرده اند. مثلاً محمد بن طلحه در کتاب مطالب السّؤل فی مناقب آل رسول (صلّی الله علیه و آله وسلّم) فرزندان امام حسین (علیه السّلام) را ده نفر شمرده است: شش پسر و چهار دختر. نام دختر چهارم را ذکر نکرده است. حاج شیخ محمد مهدی مازندرانی در معالی السبطين الامامین الحسن و الحسین (علیهما السّلام) می گوید:

انّ نساء اهل البيت اخفین علی الاطفال شهاده آبائهم و یقلن لهم انّ آبائکم قد سافروا الی کذا و کذا و کان الحال علی ذلك المنوال حتی امر یزید (لع) بأن یدخلن داره و کان للحسین (علیه السّلام) بنت الصغیره لها اربع سنین قامت ليله من نامها و قالت این ابی الحسین (علیه السّلام) فیائی رأیته فی المنام مضطرباً شدیداً فلما سمع النسوه ذلك بکین و بکی معهن سائر الاطفال و ارتفع العویل فانتبه یزید من نومه و قال ما الخبر؟ فتحصوا عن الواقعه و قصّوها علیه فأمر، لعنه الله علیه، بان یدهبوا برأس ابیها الیها فاتوا بالرأس الشریف و جعلوا فی حجرها، فقالت ما هذا؟ قالوا رأس ابیک ففزعت الصبیّه و صاحت فمرضت و توفّیت فی ایامها بالشام.

زنان خاندان رسالت با گفتن اینکه پدران شما به سفر رفته اند، شهادت پدران را از فرزندان پنهان می کردند و این روال ادامه داشت تا آنکه یزید ملعون آنها را وارد کاخ کرد. در میان خردسالان دختر چهارساله امام حسین حضور داشت و او در یکی از شب ها از خواب برخاست و می پرسید: پدرم کجاست؟ در خواب او را سخت آشفته دیدم. زنان با شنیدن این سخن به گریه درآمدند و کودکان نیز گریه سر دادند. با صدای ضجه و گریه یزید از خواب بیدار شد و علت گریه آنها را پرسید و چون ماجرا را شنید، دستور داد سر شریف امام را برای او ببرند. آنان

سر را نزد حضرت رقیه بردند و در دامن او قرار دادند.^(۱) او با دیدن سر بریده پرسید: این چیست؟ گفتند: سر پدرت است. دخترک با دیدن سر بریده پدرش وحشت زده و هراسان فریاد برآورد و از همان هنگام بیمار شد و در شام از دنیا رفت.

در منتخب طریحی آمده است:

كانت للحسين (عليه السلام) بنت صغيرة، يحبها و تحبه و قيل تسمى رقيه (عليها السلام) و كان لها ثلاث سنين كانت مع الاسراء في الشام و كانت تبكي لفراق ابيها ليلها و نهارها كانوا يقولون لها هو في السفر فرأته ليله في النوم فلما انتبهت جزعاً شديداً و قالت ايتوني بوالدي و قرّه عيني و كلّما اراد اهل البيت (عليهم السلام) اسكاتها ازدادت حزناً و بكائاً و لبكائها هاج حزن اهل البيت (عليهم السلام) فأخذوا في البكاء و لطموا الخدود و حنوا على رؤوسهم التراب و نشر و الشعور و قام الصياح فسمع يزيد (لع) بكائهم و قال: ما الخبر؟ قيل له بنت الحسين الصغيره رأّت أباه بنومها فأتبهت و هي تطلبه و تبكي و تصيح، فلما سمع يزيد ذلك قال: ارفعوا اليها رأس ابيها و اجعلوه بين يديها تتسلّى فاتوا بالرأس في طبق مغطاً بمنديل و وضعوا^(۲) بين يديها فقالت ما هذا، انى طلبت ابي و لم اطلب الطعام قالوا بأن هنا اباك فرفعت المنديل و رأّت رأساً فقالت: ما هذا الرأس؟ قالوا: رأس ابيك فرفعت الرأس و ضمّنه الى صدرها و هي تقول: يا ابتاه من ذا الذى خضبك بدمائك يا ابتاه....

امام حسين (عليه السلام) دختر خردسالی داشت به نام رقیه که او را بسیار دوست می داشت و دختر نیز

پدر را سخت دوست می داشت. این

ص: ۲۶

۱-...یکی از جاهایی که استاد مطهری اشاره به تحریف لفظی دارد، شاید همین باشد که بعد بحث می کنیم.

۲-...باز از جاهایی است که مراد استاد مطهری بوده در تحریف لفظی.

دختر در جمع اسیران بود و شب و روز در فراق پدر می گریست. زنان حرم به او می گفتند: پدرت در سفر است. رقیه(علیها السلام) شبی پدر را در خواب دید و چون بیدار شد، به شدت بیتابی کرد و گفت: پدرم، نور چشمم را بیاورید. زنان خاندان رسالت می کوشیدند او را آرام کنند اما نتیجه برعکس بود و گریه و بیتابی او فزونی گرفت و اهل بیت هم گریه کردند، بر صورت خود لطمه می زدند، خاک بر سر می ریختند، گیسو پریشان می کردند و فغان آنها به آسمان بلند شد. یزید با شنیدن صدای ناله اسیران علت را جویا شد. گفتند: دختر خردسال حسین پدر را در خواب دیده و بیدار شده و اینک او را می طلبد و بر او زاری می کند. یزید گفت: سر پدرش را نزد او ببرید تا بدان آرامش یابد. آنان نیز سر مبارک را در طبقی که با پارچه ای پوشانده شده بود، برای آن دختر بردند. او گفت: این چیست؟ من پدرم را خواستم نه طعام. به او گفتند: پدرت در این طبق است. حضرت رقیه پارچه را کنار زد و سر را برداشت و به آن سر خطاب کرد: چه کسی تو را با خون خضاب کرده؟

عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری مشهور به شعرانی در المنن باب دهم چنین می نگارد:

در نزدیک مسجد جامع دمشق بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه(علیها السلام) دختر امام حسین(علیه السلام) معروف است. به روی سنگی واقع در بارگاه این مرقد نوشته شده است: هذا البيت بقعة شرفت بآل نبی(صلی الله علیه و آله وسلم) و بنت الحسين الشهيد رقیه(علیها السلام)؛ این مکانی است که به ورود آل پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) و دختر امام حسین حضرت رقیه شرافت یافته است.

در منتخب التواریخ آمده است:

دختری در خرابه شام از دنیا رفته است. شاید اسم شریفش رقیه و از

دختران خود سیدالشهدا باشد، زیرا مزاری که در خرابه شام هست منسوب است به حضرت رقیه (علیها السلام). (۱)

حاج شیخ عباس قمی می گوید:

و فی کامل البهائی نقلاً من کتاب الحاویہ ان نساء اهل بیت أخفین علی الاطفال شهادہ آبائهم و یقلن لهم انّ آبائکم قد سافروا الی کذا و کذا و کان الحال علی ذلك المنوال حتی امر یزید بأن یدخلن داره و کان للحسین (علیه السلام) بنت صغیره لها اربع سنین قامت لیلہ من منامها و قالت: أین ابی الحسین (علیه السلام) فانی رأیتہ الساعه فی المنام مضطرباً شديداً، فلما سمع النسوة ذلك بکین و بکی معهن سائر الاطفال و ارتفع العویل فانتبه یزید من نومہ و قال ما الخبر؟ فتحصّوا عن الواقعه و قصوها علیہ فأمر بان یدهبوا برأس ابیها الیها فاتوا بالرأس الشریف و جعلوه فی حجرها فقالت ما هذا؟ قالوا: رأس ابیک ففزعت الصبیہ و صاحت فمرضت و توفیت فی ایامها بالشام.

و روی هذا الخبر فی بعض التألیفات بوجه ابسط و فیہ: فجاءوا بالرأس الشریف الیها مغطی بمنديل دبیقی فوضع بین یدیها و كشف الغطاء عنها فقالت: ما هذا الرأس، قالوا انه رأس ابیک، فرفعتہ من الطشت حاضیه له و هی تقول یا ابتاه من الذی خضبک بدمائک یا ابتاه من ذالذی قطع وریدیک یا ابتاه من ذالذی ایتمنی علی صغر سنّی، یا ابتاه من بقی بعدک نرجوه یا ابتاه من للیتیمه حتی تکبر... و ذکر لها من هذه الکلمات الی ان قال: ثم وضعت فمها علی فمه الشریف و بکت بکاءً شديداً حتی غشی علیها، فلما حرکوها، فذا هی فارقت روحها الدنیا، فلما رأى اهل البيت ما جرى علیها اعلوا بالبکاء و استجدوا العزاء و کل من حضر من اهل دمشق فلم یر ذلك الیوم الا باک و باکیه. انتهى. (۲)

ص: ۲۸

۱- ...حاج شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۴۵۶

۲- ...کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۸

مرحوم محدث قمی (رحمه الله) می فرماید: کامل بهایی از کتاب حاویه نقل کرده است که اهل بیت شهادت پدران را از کودکان نهران می کردند و به آنها می گفتند پدر شما به سفر رفته است؛ تا آنکه یزید آنها را به خانه خود طلبید. دختر چهار ساله حسین (علیه السلام) شبی از خواب برخاست و گفت: پدرم به کجا رفت؟ اکنون او را در خواب دیدم که نگران و پریشان بود. زنان از شنیدن این سخن گریان شدند و کودکان دیگر هم به گریه افتادند و شیون بلند شد. یزید از خواب بیدار شد و گفت: چه خبر است؟ از واقعه تحقیق کردند و جریان را به او خبر دادند. آن ملعون دستور داد سر پدر را برای او ببرند. سر او را آوردند و در دامنش گذاشتند. گفت: این چیست؟ گفتند: سر پدر توست. آن کودک هراسان شد و صیحه کشید و بیمار شد و در دمشق وفات کرد.

این خبر در بعضی از کتاب ها چنین نقل شده است که دستمال دبیقی روی سر انداختند و آن طبق را جلوی کودک نهادند. پرده از آن برگرفت و گفت: این سر کیست؟ گفتند: سر پدرت است. آن را از میان طشت برداشت و بر سینه گرفت و می گفت: پدر جان! چه کسی سر تو را با خونت خضاب کرد؟ چه کسی رگ های گردنت را برید؟ چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پدر جان! بعد از تو به کی امید داشته باشم؟ پدر جان! چه کسی یتیمت را نگهداری کند تا بزرگ شود؟ از این سخنان با او گفت تا آنکه لب بر لب او نهاد و سخت گریست تا از هوش رفت و چون او را حرکت دادند، روحش پرواز کرده بود و اهل بیت از این ماجرا آواز گریه برداشتند.

همین مطلب را محدث قمی (۱) آورده و به دنبال آن قصیده بلندبالایی در مصیبت این دختر ذکر کرده است.

ص: ۲۹

در منتهی الآمال از کامل بهایی عین مطلب فوق را نقل می کند، بعد می فرماید: «یکی از اعظم به نظم آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم.»

سؤال این است که مرحوم محدث قمی که در دو کتابش این جریان را بدون نقد و ایراد و تردید آورده است و می فرماید خواننده گرامی در این مقام اکتفا می کنم به مضمونش، آیا می شود محدث قمی قبول نداشته باشد، در حالی که تعبیر می کند «در این مقام» و بعد تعبیر دیگر محدث قمی که می گوید «یکی از اعظم». اصطلاح اعظم را ببیند علما به چه کسی اطلاق می کنند.

محدث قمی عین جریان منظوم را نقل می کند به عنوان سند جریان. آیا عقل سلیمی می تواند قضاوتی غیر از این بکند که مرحوم محدث قبول نداشته باشد، با این حال جریان را کاملاً از کامل بهایی در دو کتاب نقل کند و بعد از بعضی از اعظم مفصل منظومش را بیاورد؟ فتأمل جیداً لا یخفی علی ذی عقل سلیم. عین منظوم را می آوریم تا خود قضاوت کنید.

یکی نوغنچه ای از باغ زهرا(علیها السلام)

به افغان از مژه خوناب می ریخت

بگفت ای عمه بابایم کجا رفت؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

به ناگه گشت غایب از بر من

حجازی بانوان دل شکسته

خرابه جایشان با آن ستم ها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

نه خونابه که خون ناب می ریخت

بُد این دم در برم دیگر چرا رفت

همی مالید دستم بر سر و گوش

بین سوز دل و چشم تر من

به گرداگرد آن کودک نشسته

بهبانه طفلشان سر بار غم ها

یزید از خواب بر پا شد هراسان

خروش و گریه و فریاد از چیست

بود این ناله از آل پیمبر

ص: ۳۰

یکی کودک ز شاه سر بریده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

چو این بشنید آن مردود یزدان

سر بابش برید این دم به سویش

همان طشت و همان سر قوم گمراه

یکی سرپوش بد بر روی آن سر

به پیش روی کودک سر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

چه باشد زیر این منديل مستور

بگفتش دختر سلطان والا

چو این بشنید خود برداشت سرپوش

بگفت ای سرور سالار اسلام

پدر، بعد از تو محنت ها کشیدم

همی گفتندمان در کوفه و شام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

بدان سر جمله آن جور و ستم ها

بیان کرد و بگفت ای شاه محشر

مرا در خردسالی دربه در کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

پرید از این جهان و در جنان شد
خدیو بانوان دریافت آن حال
به بالینش نشست آن غم رسیده
فغان برداشتندی از دل تنگ
از این غم شد به آل الله اطهار
در این ساعت پدر در خواب دیده
وز این خواهش جگرها را کند ریش
بگفتا چاره کار است آسان
چو بیند سر برآید آرزویش
بیاوردند نزد لشکر آه
نقاب آسا به روی مهر انور
ز نو بر دل غم دیگر نهادند
بگفت ای عمه دل ریش افکار
که جز بابا ندارم هیچ منظور
که آن کس را که خواهی هست اینجا
چو جان بگرفت آن سر را در آغوش
ز قتلت مر مرا روز است چون شام
بیابان ها و صحراها دویدم
که اینان خارج اند از دین اسلام
پرستاری بُد جز تازیانه

تم چون آسمان گشته است نیلی

بیابان گردی و درد و الم ها

تو بر گو کی بُریدت سر ز پیکر

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

به ناگه گشت از گفتار خاموش

در آغوش بتولش آشیان شد

که پریده است مرغ بی پر و بال

به گرد او زنان داغ دیده

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

دوباره کربلا از تو نمودار(۱)

ص: ۳۱

۱- شعر از شیخ علی تهرانی، صاحب معارج المجنه.

کلمات مرحوم محدث قمی و نقل خبر حضرت رقیه را در دو کتاب نفس المهموم و منتهی الآمال مشاهده فرمودید که مرحوم محدث از کامل بهایی و از سایر کتب نقل کرده است. حال این محدث دلسوز که با اکاذیب و تحریفات مخالف است و در مفاتیح و منتهی الآمال به شدت با اهل تحریف مقابله می کند، آیا می شود خبر کذب را در این دو کتاب بیاورد؟ ملاحظه فرمایید در منتهی الآمال به اهل منبر می فرماید: از اکاذیب منتحله و حکایات ضعیفه مضمونه الکذب که در جمله ای از کتب غیر معتبره بلکه از کتبی که مصنف آن ها از متدینین نیستند، نقل نکنید (۱). ایشان در صفحه ۵۶۷ می گوید پیامبر فرمود:

من قال علی ما لم اقل فلیبوء مقعده من النار.

اگر حتی یک کلمه هم باشد و مفید فایده هم نباشد یا مفسده ای هم بر او مترتب نشود، موجب دخول نار است.

از این جهت است که وقتی مرحوم فقیه زاهد ورع جناب محمد ابراهیم کلباسی — طاب ثراه — از یکی از فضیلات با دیانت اهل منبر شنید که گفت: سیدالشهدا فرمود یا زینب، یا زینب، آن فقیه بی محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود: خدا دهانت را بشکند، امام دو دفعه «یا زینب» فرمود بلکه یک دفعه فرمود... (۲).

ملاحظه بفرمایید چه دقتی علمای ما داشتند تا اخبار مصون از تحریف به ما برسد ولو به تکرار یک کلمه، یک حرف و حال آنکه هیچ ضرری نمی زند اگر «یا زینب» را دو دفعه تکرار کند، ولی باید امانت محفوظ باشد. با چه قدرتی و با چه کلماتی می گوید «دهانت بشکند».

ص: ۳۲

۱- ...منتهی الآمال، ص ۵۶۵

۲- ...همان، ص ۵۶۷

آن وقت مرحوم شیخ محدث این اخبار را نقل می کند که دروغ یا تحریف باشد؟ دقت کنید باز مرحوم محدث در مفاتیح الجنان انتقاد می کند از کسانی که در اخبار یک کلمه اضافه می کنند، ولو کلام صحیح باشد یا ذکر باشد و منافات با دین هم نداشته باشد، ولی تحریف است بالزیاده و جایز نیست.

می فرماید (۱): «شیخ ما در کتاب لؤلؤ مرجان (۲) فرموده این کلمات که متضمن چند دروغ واضح است، علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت، جسارت افزودن بر فرموده امام (علیه السلام) چنان شایع و متعارف شده... کم کم این کلمات در مجموعه هایی که در زیارات و ادعیه احمقان از عوام جمع می کنند و گاهی اسمی بر آن می گذارند، جمع شده و به چاپ رسیده و منتشر گشته و از این مجموعه احمق به آن مجموعه احمق نقل گردیده و کار به جایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده...»

مرحوم کلام را در این مقام طول داده فرموده است: به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئی و بدعت های مختصر مثل غسل اویس قرن و آش ابوالدرداء تابع، و مخلص حقیقی معاویه و روز صمت که در روزه سخن نگویند و غیر آنکه احدی بر مقام نهی بر نیامده و سبب تجری شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می شود. انتهی کلامه و رفع مقامه.

خوب تأمل کن در فرموده این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدس، چگونه این مطلب همی عظیم و عقده ای بزرگ در دل او گردیده است. چون می داند مفساد این کار را برخلاف آنان که از علوم اهل بیت (علیهم السلام) محروم و بی بهره ماندند، و به دانستن ضغنی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا

ص: ۳۳

۱-...مفاتیح الجنان، در زیاد کردن بر فقرات زیارت وارث

۲-...منظور میرزای نوری، صاحب لؤلؤ و مرجان است.

کردند، که امثال این مطالب را چیزی ندانند، بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند، لاجرم کار به جایی رسد که کتاب مصباح المتعجب و امثال این کتب متروک و مجموعه های احمقانه شایع شود که در دعای مجیر که از دعاهای معتبره مرویه است، در هشتاد موضع آن کلمه «بَعْفُوكُ» زیاد کند و کسی انکار نکند و در دعای جوشن که مشتمل بر صد فصل است، برای هر فصلی یک خاصیتی وضع کند و یا این همه زیارات مأثوره زیارت مفعجه جعل کند و با بودن این همه دعاهای معتبره مرویه با مضامین عالیه و کلمات فصیحه بلیغه دعایی بی ربط در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعای حَبّی گذارند و از کنگره عرش آن را نازل و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیر و سراسیمه نماید از جمله آنکه العیاذ بالله جبرئیل به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) از جانب حق سبحانه و تعالی گفته باشد... مثلاً منتهی الآمال این حقیر را تازه طبع کردند. بعض از کُتّیاب به سلیقه خود در آن تصرفاتی نموده، از جمله در احوال مالک بن یسر ملعون نوشته از دعای امام حسین هر دو دست او از کار افتاده بود. الحمد لله. در تابستان مانند چوب خشک می گردید. الحمد لله و در زمستان خون از آن ها می چکید. الحمد لله و بر این حال خسران، مآل بود، الحمد لله. در این دو سطح عبارت چهار لفظ الحمد لله کاتب موافق سلیقه خود جزء کرده و نیز در بعضی از جاها بعد از اسم جناب زینب یا ام کلثوم به سلیقه خود لفظ خانم زیاد کرده که زینب خانم و ام کلثوم خانم گفته شود که تجلیل از آن مخدرات شود. حمید بن قحطبه را چون دشمن دانسته به واسطه بدی او حمید بن قحبه نوشته لیکن احتیاط کرده قحطبه را نسخه بدل نوشته و عبد ربه را صلاح دیده عبدالله نوشته و زحر بن قیس که به حاء مهمله است، هر کجا بوده به جیم نوشته و ام سلمه را غلط دانسته و تا ممکنش بود ام السّلمه کرده الی غیر

ذلک. غرضم از ذکر این مطلب در اینجا دو چیز بود: یکی آنکه این تصرفاتی را که این شخص کرده به سلیقه خود این را کمال دانسته و خلافتش را ناقص فرض کرده و حال آنکه همین چیزی که او کمال دانسته باعث نقصان شده....»

منظور از نقل کلمات محدث از آن جهت بود که بینیم مرحوم محدث با اضافه شدن کلمه الحمد لله فریادش بلند شده یا به جای عبد ربه «عبدالله» نوشته اند، داد می زند. آیا با این دقت و وسواس در نقل می توان گفت جریان حضرت رقیه که نقل کرده در دو کتاب منتهی الامال و نفس المهموم تحریف است؟ کسانی که چنین می پندارند، مرحوم محدث را نشناختند یا لااقل کاش به مفاتیح و منتهی الامال رجوع می کردند.

حال برگردیم به گفته مرحوم شهید آیت الله مطهری (رضوان الله تعالی علیه). تمام این سروصداها که ما رقیه نداریم و امام حسین (علیه السلام) دختری به نام رقیه نداشته، مستند است به کلام این شهید و عده ای بی سواد و مغرض و عده ای جاهل بدون دقت در کلام ایشان، خودشان استفاده کرده اند و استنباط واهی را به گردن این علامه شهید گذاشته اند. کلام بزرگان را باید بزرگان بفهمند. ما عین مطلب استاد مطهری را در حماسه حسینی نقل می کنیم و وجدان همگان را به قضاوت دعوت می کنیم.

تحریف: تحریف از ماده حرف است و به معنی منحرف کردن و کج کردن یک چیز از مسیر و مجرای اصلی. تحریف بر دو نوع است: لفظی و قالبی و پیکری و دیگر معنوی و روحی.

استاد مطهری در تحریف لفظی مثال هایی می زند و اشاره می کند به داستان طفلی از اباعبدالله که در شام از دنیا رفت و بهانه پدر می گرفت و سر پدر را آوردند و همان جا وفات کرد(۱).

ص: ۳۵

اولاً این را در زمره تحریف های لفظی آورده است، نه تحریف معنوی. بنابراین لفظی به نظر ایشان کج شده و یا کم شده و یا زیاد شده است. اصل معنی تغییر نکرده، نه اینکه اصل جریان را منکر شده باشد. هیئات که این گونه باشد؛ چون ارجاع می دهند به نفس المهموم، اگر رد می کرد یا انکار چرا ارجاع می دهد؟ ما عین عبارت محدث قمی در نفس المهموم را آوردیم و به نظر عزیزان رساندیم. پس چرا ایشان این جریان را به عنوان مثال تحریف لفظی ذکر فرموده؟ چند احتمال داده می شود که با کلام شهید و نفس المهموم و منتهی الامال می سنجمیم.

۱. در نفس المهموم نقل کرد که یزید آنها را به خانه خود طلبید. شاید نظر استاد مطهری این باشد که اینجا تحریف لفظی شده است. چون در مقاتل آمده قضیه در خرابه واقع شده نه در کاخ. چون واضح است که بعد از شهادت حضرت رقیه و رسوایی یزید، یزید چاره ای نداشت مگر اینکه اهل بیت (علیهم السّلام) را از خرابه به بیرون بیاورد و با آنها صحبت کند. عوام فریبی یزید که من راضی نبودم به قتل امام حسین (علیه السّلام) و زاده مرجانه عجله کرد، و مجلس فراهم آوردن یزید و تعیین کردن قاتل و قرآن را شصت پاره کرده و به مردم دادن که بخوانند و ثوابش را هدیه کنند به امام حسین (علیه السّلام) و اجازه عزاداری دادن به اهل بیت در کاخ و هکذا، مطالب فراوانی که در شام اتفاق افتاد و حتی اظهار توبه کردن خدمت امام سجاد (علیه السّلام). این را می توان گفت نظر استاد شهید (رحمه الله) بود، چون تحریف لفظ است از خرابه به کاخ.

۲. در سن حضرت تحریف شده است. چون در نفس المهموم آمده چهار ساله، درحالی که خیلی مقاتل نقل کرده اند که سه ساله بوده.

۳. یزید دستور داد سر بریده پدر را برایش ببرید، سر را آوردند و در دامنش گذاشتند، درحالی که بعضی نقل کرده اند که سر را در طشت گذاشتند و درپوشی بر او انداخته بودند. حتی بعضی نقل کرده اند که دستمال دیقی بوده.

۴. حضرت رقیه با دیدن سر مطهر و سؤالاتی از سر مطهر، همان جا دق کرد و به شهادت رسید، نه اینکه بیمار شود و بعد از سه روز از دنیا رفته باشد، شاید این عبارت تحریف شده باشد.

ملاحظه می فرمایید استاد مطهری رجوع داده به نفس المهموم. اگر به عنوان مستند تحریف اصل این قضیه ذکر شده باشد، این برخلاف آن چیزی است که در نفس المهموم آمده است. زیرا در این کتاب اصل ماجرا ذکر شده و از ناحیه مؤلف مورد نفی و انکار قرار نگرفته است. پس اگر منظور استاد مطهری تحریف لفظی باشد، می توان پذیرفت، چون اولاً اسم حضرت رقیه نیامده در عبارت و به عنوان طفل چهار ساله آمده است و یا آن مطالب فوق که عرض کردیم.

علامه سیدجعفر مرتضی در کتاب تحریف شناسی عاشورا که به عنوان نقدی بر کتاب حماسه عاشورا نوشته است، درباره این مطلب بعد از ذکر جمله استاد مطهری آورده:

۱. شاید سبب دروغ پنداشتن این داستان این باشد که برای امام حسین (علیه السلام) پس از حادثه کربلا فرزندی جز امام سجاد (علیه السلام) باقی نمانده، اما باید توجه داشت که به صرف این باور نمی توان این داستان را انکار کرد و آن را ساختگی پنداشت. چون ممکن است در این قضیه تحریفی صورت پذیرفته یا چیزی حذف شده باشد، به گونه ای که کودک مذکور از اولاد امام نباشد، بلکه از اولاد شهدای کربلا باشد.

۲. نبودن نام حضرت رقیه (علیها السلام) در میان فرزندان امام حسین (علیه السلام) دلیل دومی است که برای انکار وجود رقیه ذکر می شود. در قرون گذشته به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو و تعدد فرزندان ائمه (علیهم السلام) از سوی دیگر و عدم اهتمام به ثبت و ضبط همه امور و

جزئیات و سانسور و اختناق حکومت های بنی امیه و بنی عباس، بسیاری از مطالب ثبت و ضبط نشده است. بنابراین نیامدن نامی از فرزندان امامان معصوم (علیهم السّلام) در این کتاب ها دلیل بر نبودن آنها نخواهد بود و به اصطلاح: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود. نیافتن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست و به علاوه وجود نام های اشتھاری از قبیل کنیه و لقب در کنار نام اصلی افراد، از رسوم رایج عرب است. همان طور که عده ای معتقدند حضرت رقیه (علیها السّلام) همان فاطمه صغری است که نامش در بسیاری از تواریخ ذکر شده است. مثلاً در تعداد دختران امام حسین اختلاف کرده اند. ارشاد شیخ مفید برای آن حضرت دو دختر به نام های سکینه و فاطمه نقل کرده. مناقب ابن شهر آشوب سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب، و کشف الغمه چهار دختر دانسته به نام های زینب، سکینه، فاطمه و چهارمی را نام نبرده (۱).

علامه مجلسی دو دختر برای امام ذکر کرده و فرموده است:

سکینه بنت الحسین و امّها الرباب بنت امرء القیس بناعدی کلّیه معدیه و هی ام عبدالله بن الحسین (علیه السّلام) و فاطمه بنت الحسین و امّها ام اسحاق بنت طلحه بن عبدالله.

همان که عرض کردیم رقیه (علیها السّلام) مادرش ام اسحاق است و ام اسحاق مادر عبدالله رضیع است که غیر از آقا علی اصغر است. چون مادر علی اصغر رباب بوده و قاتل آن حضرت حرمله بن کاهل اسدی بوده در حالی که مادر حضرت عبدالله رضیع ام اسحاق و قاتلش عبدالله بن عقبه بود (۲).

ص: ۳۸

۱- ابصار العین فی انصار الحسین

۲- ...مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۹

در اولاد حضرت اختلاف است، چه رسد به نام های آن بزرگواران و چنان که گذشت، به سبب علاقه حضرت امام حسین به پدر و مادر، اسم فرزندان ذکورش را علی و اناث را فاطمه می گذاشته است. در کتاب های تاریخ از بزرگواران اسم حضرت فاطمه صغری دیده می شود، شاید همان رقیه (علیها السلام) باشد. وانگهی در سن حضرت علی اکبر، اختلافات شدید است. بعضی بیشتر از هفت سال و بعضی دوازده سال، شیخ مفید هجده سال می داند، سید مقرر در مقتل بیست و هفت یا بیست و پنج نقل کرده اند، ولی کسی انکار اصل حضرت علی اکبر نکرده است. چه طور به حضرت رقیه که می رسیم انکار می کنند؟ یا همان عبدالله رضیع طفل یک ساعته حضرت که در روز عاشورا متولد شد و شهید شد، با اختلاف مورخان، کسی نباید انکار کند و رد کند. آیا قضیه حضرت رقیه (علیها السلام) سیاسی نیست و این ریشه در افکار ابن تیمیه نیست، که بخواهد اسارت اهل بیت را انکار کند و این سند محکم را از دست شیعه بگیرند؟ عده ای غافل خود دست به کار شده اند و آب در آسیاب دشمن می ریزند و نمی دانند که به کجا لطمه می زنند و عقاید شیعه را زیر سؤال می برند و به راحتی تسلیم افکار دشمن می شوند. بیاییم و بیندیشیم و عقاید مردم را سست نکنیم. مردم به برکت این بانو به جاهایی رسیده اند. از نظر جسمی شفا گرفته اند، از نظر روحی دواء یافته اند و به مقامات عالیه راه پیدا کرده اند. همان طور که اسم مبارکش رقیه است، بالا می برد سالک را. بیاییم خود را محروم نکنیم که همین انکار و رد بی دلیل و سبک سرانه چوب معنوی دارد.

امام خمینی (رحمه الله) به حاج سید احمد نوشتند که اگر چیزی را نفهمیدی استبعاد نکن. ما از این کلام عارف بالله بهره بگیریم و به مجرد یک مطلبی، احساسات بی پایه را خرج نکنیم و تعصبات جاهلی را بر عقل و وجدان حاکم نکنیم.

« وَكَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱) »

این آیه بینة حضرت حق را نادیده نگیریم و اعراض نکنیم و از این فیض عظمای حضرت حق محروم نشویم. آیه ای که مانند خورشید می تابد و «اول الدلیل علی شیء وقوعه»، چه دلیلی بالاتر بر وجود نازینش از قبر مطهرش و دیدن جسد کبودش، که ما ان شاء الله اشاره خواهیم کرد، آیا می توان انکار کرد؟

«فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (۲)

در بعضی از فرهنگ ها با نداشتن افراد شجاع و جان باخته، اسطوره درست می کنند و روح مقاومت در جامعه می دمند و عده ای فراوان تحت تأثیر قرار می گیرند و برای خود الگو قرار می دهند، باب مثال رستم و سهراب که فردوسی با ذوق سلیم و زیبایی آن را ساخته و ادبیات ما را سرشار نموده و صدها نمونه های دیگر در ملل مختلف. ما که حقیقتی داریم و سند ایثار و فداکاری داریم، که حتی دختر بچه ای کوچک مظلومیت اهل بیت را درک می کند و بعدها چه خاطره هایی نقل می کند که با حضور در روضه حضرت رقیه و نام مقدس، من چه شدم و چه تصمیم هایی درس تربیتی و ظالم ستیزی و ظلم ستیزی گرفتم؟ چرا غافلیم؟ آن بزرگواران که ضرر نمی کنند، چه انکار کنیم چه بپذیریم. به قول حضرت امام در چهل حدیث کسی فیض را یا ملاصدرا را لعنت کند، چه لطمه ای به آنها می زند جز ارتقای درجه آنها؟ ولی خود ضرر می کنیم که چه عروءه و ثقیایی داشتیم و در چاه طبیعت اسیر بودیم. این حبل الله می توانست ما را به اوج آسمان برساند و از پستی طبیعت نجات بخشد.

ص: ۴۰

۱- ...یوسف / ۱۰۵

۲- ...یونس / ۳۲

«يَا حَسِيرَتِي عَلَيَّ مَا فَزَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»^(۱)، چه خسران و زیانی که بشر به خاطر جهل و تعصب و «روشن فکری» تحمل می کند و از این وسایل قرب که برای ترقی و تکامل خدای متعال برای ما سرمایه قرار داده است، بهره نمی گیریم و این حسرت در قیامت و نزدیک تر هنگام مرگ بر انسان ظاهر می شود که قابل جبران نیست.

در کتاب ریاض القدس از بعضی مؤلفه های اصحاب خود نقل می کند که سهل شهروزی از شخصی که جدیله اسدی نام دارد، نقل می کند:

من در سال ۶۱ در کوفه بودم که لشکر ابن زیاد از کربلا برگشته بودند و اهل بیت آل احمد مختار را اسیر وارد کوچه و بازار کوفه کردند... دیدم سه دختر صغیر بر یک شتر ردیف نشسته اند.

و اذا علی سنام^(۲) حمل ثلاث بنات کأنهن الاقمار سلیات الاطهار شعورهن منشوره علی الاکتاف^(۳).

آن سه خانم را پریشان و نالان دیدم. پرسیدم ایشان کیستند؟ گفتند: یکی رقیه خاتون و یکی صفیه خاتون و دیگری فاطمه صغری. از دیدن حالت وحشتناک و رقت بار آن دختران صغیر آن قدر به سر و صورت خود زدم که چشمانم از نور رفت.

در بازار کوفه حضرت زینب وقتی سر برادر را مقابل محمل دید، چنین خطاب کرد به آن سر مطهر:

یا اخی فاطم الصغیره کلمها

فقد کاد قلبها أن یندوبا

ای برادر، با دختری فاطمه صغیره حرف بزنی، زمانی نمانده که از غصه تو جان دهد.

ص: ۴۱

۱- ...الزمر / ۵۶

۲- ...شتر

۳- ...ریاض القدس، ص ۲۲۶

این فاطمه، همان رقیه (علیها السّلام) است. چون دختر دیگر امام حسین (علیه السّلام) که فاطمه بود، خطبه خوانده در کوفه و مرحوم مقوم مفصل آن را نقل کرده است. خطبه ای که اهل کوفه را متحیر کرد تا به جایی که مردی داد زد: ای دختر پیغمبر، قلب ما را آتش زدی. مردان شما بهترین مردها و زن های شما بهترین زنان هستند. اگر کسی تمایل دارد، به مقتل مقّم رجوع کند. بنابراین طبق این نقل که حضرت سیدالشهدا (علیه السّلام) که نام دخترهایش را فاطمه می گذاشت، اینجا به قرینه، فاطمه صغیره باید همان رقیه باشد. چون فاطمه صغری، صغیره نبود، خطبه کسی می خواند که بالغه باشد، آن هم خطبه با استدلال که: دیروز جدم علی را از روی حسد کشتید و امروز پدرم را. این فاطمه از ماجرای شهادت پدر خبر داشته است و مردم کوفه را سرزنش می کند. می فرماید شما افتخار می کنید به کشتن بابای من به شمشیرها و نیزه های هندی، خاک بر دهانت ای گوینده این حرف. به زودی خواهید دید چه ننگی دامتان را گرفته و به چه سرزنش مبتلا شدید.

حضرت به خواهرش سکینه فرمود:

یا اخت قد ذابت من السیر مهجتی

سلی سایی الاضعان این یرید؟

خواهر جان، این سفر بس مرا تکان داد، دلم آب شد. آخر از ساربان بپرس تا چه زمانی به منزل می رسیم.

اگر فاطمه صغری رقیه نباشد و منظور فاطمه یازده ساله باشد، هرگز دختر بزرگ تر از کوچک تر چنین سؤالی نمی کند. معلوم است که کوچک تر با بزرگ تر درددل می کند و چنین درخواستی می کند.

در راه شام و افتادن حضرت رقیه (علیها السلام) از محمل

اقتلع الرمح الذی کان علیه رأس الحسین (علیه السلام) من ید حامله و انشقت الارض.

به ناگاه لشکریان و اهل بیت دیدند نیزه ای که سر مبارک امام بر آن است، بر زمین چسبیده و حرکت نمی کند. هرچه کوشش کردند نتوانستند نیزه را حرکت دهند. به ناچار رئیس کاروان کفر نزد امام سجاد (علیه السلام) آمد و علت این اتفاق شگفت را از آن حضرت پرسید. حضرت فرمود: یکی از کودکان گم شده است. تا آن بچه پیدا نشود این سر و نیزه حرکت نمی کنند. حضرت زینب (علیها السلام) چون این مطلب شنید، دانست که حضرت رقیه (علیها السلام) گم شده. هراسان و سراسیمه خود را از مرکب به زمین انداخت و نالان و نگران به جست و جوی حضرت رقیه (علیها السلام) پرداخت. در بین راه ناگهان صدای ناله ای شنید. دید زنی بزرگوار و قد خمیده سر حضرت رقیه (علیها السلام) را در دامن گرفته و نوازش می کند. حضرت زینب (علیها السلام) از آن مخدره محترمه پرسید: شما کیستید؟ آن بزرگوار جواب داد:

انا امّک فاطمه الزهراء. اظننت انی اغفل عن ایتام ولدی.

من مادرت فاطمه ام، آیا پنداشتی من از ایتام پسر حسین غافلم؟ (۱)

شهادت حضرت رقیه (علیها السلام)

آن قدر صدای شیون و زاری اهل بیت رسول خدا و ذراری فاطمه بالا گرفت که سکوت شب شکسته شد و صدا به گوش یزید رسید. طاهر بن عبدالله دمشقی می گوید: سر یزید روی زانوی من بود و برای او سخن می گفتم درحالی که پسر فاطمه (علیها السلام) میان طشت بود. یزید از این صداها از جا پرید و پرسید: طاهر، چه خبر است؟ گفتم نمی دانم چه اتفاقی افتاده است که اسیران در جوش و خروش اند. یزید غلامی را به جهت آوردن خبر به خرابه فرستاد. غلام آمد و گفت: دختری صغیره از امام پدر را در خواب

ص: ۴۳

دیده است و آرام و قرار ندارد و از بسیاری گریه غش کرده. یزید گفت: بیاید سر پدرش را برایش ببرید. پس آن سر مطهر را در میان طشتی نهادند و به خرابه بردند. سپس درحالی که پوشش بر روی سر مطهر بود، آن را در برابر فرزندش نهادند. حضرت رقیه(علیها السلام) گریان و نالان پدر پدر می گفت که ناگهان طبق را پیش رویش

نهادند. صدا زد: عمه، من که غذا نخواستم، من پدرم را می خواهم. مأموران یزید گفتند: مقصود تو زیر سرپوش است. حضرت رقیه(علیها السلام) جلو آمد و سرپوش را برداشت. متحیرانه پرسید: این سر بریده از آن کیست؟ مأموران جواب دادند: سر بابایت حسین است.

سر مطهر را در آغوش کشید و شروع کرد به بوسیدن صورت پدر. آن دخترک حسین(علیه السلام) بر سر و سینه می زد و چون لب و دندان پدر را خونی بدید، آن قدر با دست های کوچک خود بر دهان کوبید که پر از خون شد.

و هی تقول: یا ابتاه من الذی خضبک بدمائك یا ابتاه من ذالذی قطع وریدک.

خطاب به سر پدر گفت: بابا جان، چه کسی تو را به خون خضاب کرد؟ بابا جان، رگ های گلویت را که برید؟

یا ابتاه من ذالذی ایتمنی علی صغر سنی؟ یا ابتاه من للیتیمه حتی تکبر.

پدر جان کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرد؟ بعد از تو یتیمان را که پرستاری کند تا بزرگ شوند؟

یا ابتاه من للنساء الحاسرات، یا ابتاه من للارامل المسئیات.

ای پدر این زنان داغ دیده، به چه کسی پناه ببرند و این زنان تنها را چه کسی سرپرستی کند؟

یا ابتاه من للعیون الباکیات یا ابتاه من الضائعات الغریبات.

این داغ دیده های گریان را چه کسی تسلا دهد؟ رنج برندگان دورافتاده از وطن را چه کسی دلجویی کند؟

یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء.

بابا جان، کاش من فدای تو می شدم، پدر جان، کاش پیش از این چشمانم کور بود و این حال و روزت را نمی دیدم.

ابتاه لیتنی وشدت الثری و لا أری شیبک مخضبا بالدماء.

پدر جان، ای کاش به زیر گل فرو می رفتم و محاسن تو را غرق به خون نمی دیدم. (۱)

آن صغیره معصومه مدام شیون می کرد و اشک می ریخت تا آنکه نفسش به شماره افتاد و گریه راه نفس او را گرفت. گاهی طرف راست سر پدر را می بوسید و بر سر و صورت می زد، و گاهی طرف چپ او را می بوسید و بر سر و صورت می زد و دم به دم محاسن پر خون پدر را پاک می کرد.

زن ها اطراف حضرت رقیه (علیها السلام) را گرفته بودند. همه برای گریه کردن پی بهانه می گشتند. برای گریه کردن چه بهانه ای بهتر از رقیه (علیها السلام)؟

ثم انها وضعت فمها علی فمه الشریف و بکت طویلاً.

سپس لب ها بر لب پدر نهاد و مدت زیادی از سخن گفتن باز ایستاد و گریست.

فنادیها الرأس بنیه الی الی هلمی فانا لک بالانتظار. (۲)

بشر گاهی در دنیا به حوادثی برخورد می کند که این حوادث تلخ و غیر قابل تحمل است و در این راستا گاهی حمله ور به عقایدش می شود و از آنجا که وسواس خناس می خواهد او را تو خالی کند و آن صدف ناب را از گوهر تهی کند، این قضایا دستاویز خوبی برایش می شود. حال آدمی باید با دید توحیدی که خداوند مصدر خیرات است «و خیرک الینا نازل» و شرّ از

ص: ۴۵

۱- ...حدائق الانس

۲- ...حدائق الانس، ص ۲۳۵_۲۳۶؛ یزدی، تذکره الشهداء، ص ۳۳۱؛ وقایع الحوادث، ج ۵، ص ۷۶_۷۷

مخلوقات است، مسلح شود و با جنگ و نبرد در برابرش بایستد. سرمایه عقاید اگر برود و در این دنیای خطرناک مفلس شود، از پای درخواهد آمد و لاشخورها او را قطعه قطعه خواهند نمود. چاره کار تفویض امر به خدا کردن است و از خود هیچ اراده ای نداشتن و توکل بر حی قیوم و آنچه ربّ...العالمین صلاح عبد می داند.

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا...» (۱)

به شما علمی داده نشد مگر اندکی.

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (۲)

و بگو علم مرا بیفزای.

انحراف پیش روی آدمی است و مانند باتلاقی عمیق و امواج شکننده آدمی را در کام خود فرو می برد. هدف شیطان آن است که چهره بشر را تغییر دهد و انسان به صورت حیوانی گردد و با همان چهره حیوانی محشور شود.

جناب باقر العلوم (علیه السلام) فرمود: مردم فردای قیامت جوری وارد محشر می شوند که «تحسن عندهم القرده و الخنازیر» میمون ها و خوک ها از آنان زیباتر باشد. تغییر خلق خدا به آن است که امر می کند به آدم و او را در وادی گناه می کشد. هدف ارتکاب حرام و ترک واجب نیست، بلکه هدف قطع کردن جبل الله است که همان اعتقادات بشری است.

ای برادر تو همان اندیشه ای

مابقی را استخوان و ریشه ای

مانند موریانه ها که از داخل چوب و در را می خورند و با یک نوک انگشت کودکی در بزرگ چوبی و کمندی زیبا درهم می ریزد. یا مانند خوره ای که در زیر پوست با باکتری ها و میکروب ها، سلول ها را یکی پس از دیگری

ص: ۴۶

۱- ...الإسراء / ۸۵

۲- ...طه / ۱۱۴

می کشد و بدن نحیف و ضعیف با اندک ویروسی از پا درمی آید. این است که صادق آل محمد (علیه السلام) فرمودند: «در زمان غیبت زیاد بخوانید "یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک"».

استاد عارف ما حضرت آیت الله بهجت (رحمه الله) دائماً سفارش به این ذکر می نمودند. این دعا، دعای غریق است، انسانی که در دریا غرق شده. حضرت صادق (علیه السلام) به ما فهماندند که دنیا دریاست و امواج آن شکننده، باید برای خود کشتی نجات پیدا کنی. الله سبحانه و تعالی خلق کرد دریا را و آن عظمت پهنه دریا و همه آن فیض است، عمقش، جزر و مدش امواجش، موجودات دریا. «و یا من فی البحار عجائبه» عجایب دریا فوق احصای آدمی است، غوص کردن و لؤلؤ و مرجان بیرون آوردن. آری دنیا و زندگی دنیا چنین است. حوادث دنیا را باید حلّاجی کنی و مانند دریا همه چیز را در خود هضم کنی. دریا دل شدن و هر جسم عظیم را در خود تحمل کردن، این کار دریاست. شرح صدر شاید اشاره به همین باشد. یکی از موج های شکننده قضایایی است که برای اولیای خدا در دنیا اتفاق می افتد با آنکه آنها قدرت الله هستند:

و لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقتک (۱).

«الحمد لله علی ما جرى قضائک فی اولیائک». شکر و سپاس مخصوص ذات بی عیب او که چنین قضایایی را برای اولیایش پیش می آورد و در آن قضایا رتبه اولیایش را بالا و ناخالص ها را فراری و ضعیف الایمان ها را خارج می کند. آری، ابراهیم خلیل باید در آتش بیفتد، خلیل بودنش بر ملائکه ثابت و قدر و منزلتش بر بشر ظاهر، و قدرت حق قاهر شود. و موسی در دریا و کشتی بی ناخدا، و عیسی بدون پدر در دست مادر بی همسر، «یا لیتنی متّ قبلاً هَذَا وَ کُنْتُ نَسِیًا مَنْسِیًا (۲)» خداوند امتحان

ص: ۴۷

۱- ...مفاتیح الجنان، دعای رجب

۲- ...مریم/ ۲۳

می کند. آیا نمی توانست مریم ازدواج کند و مثل سیر طبیعی همه انسان ها این پیامبر بزرگ قدم بر خاک نهد؟ آیا کعبه نمی توانست از یاقوت قرمز و زمرد سبز و زر ناب باشد و آن را در سرزمین خوش آب و هوا و سرسبز بسازد و آیا آدم صفی الله را نمی توانست از بهترین انوارش خلق کند و آیا...

تمام حکمت حضرت حق است برای ساختن خلیفه الله و این گوهر باید امتحان شود.

عنان قلم را بگیرم و بر آنچه بر آن تمسک بسته ایم برگردیم. از آن قضایا آب گرفتگی حرم مطهر حضرت رقیه (علیها السلام) است. او که خود دوا دهنده دردها و کاشف مشکلات است، چه طور قبر مطهرش را آب می گیرد و با اسباب و علل مادی آن قبر را مرمت و آباد می کنند. سر الله چگونه ظاهر می شود؟ اگر قبر را آب نگرفته بود و بزرگان قبر را نمی شکافتند، امروز سند محکمی در دست ما نبود از جهت درایت، نه از جهت روایت. بحمدالله روایات به حد کافی داریم که ثابت کند وجود شریف را. باید بعینه ببیند بدن را که جای هیچ شبهه ای باقی نماند و عقب ماندگان از قافله که با عصای موریانه خورده و استخوان های نحیف در حرکت هستند، خود را به قافله برسانند و عذری برای کسی باقی نماند و خدای رؤوف رحیم از باب لطف همه را هدایت کند. حیف است از این سفره پربرکت افرادی محروم بمانند. بدن آب می گیرید، و سه روز بدن روی دست عالمی نمایان. حال جریان را ببینید، آیا جای شبهه ای برای کسی باقی می گذارد جز مریض قلب ها که قلبشان مهر خورده و با دیدن آیات حق، حق را انکار می کنند؟ «انکار نمودند در حالی که نفس هایشان به یقین رسید.» اما از ظلم و بزرگ طلبی و به خاطر دلجویی از مثنی انسان های گول خورده و مُریدبازی و عوام فریبی و خود را منورالفکر جلوه دادن، انکار می کنند.

عالم جلیل القدر شیخ محمدعلی شامی که از علما و محصلان نجف اشرف است، به حقیر فرمود: پدر بزرگ مادری ام بدون واسطه از جناب آقا سید ابراهیم دمشقی نقل می کند، سید ابراهیم، نسبش به سید مرتضی علم الهدی (رحمه الله) می رسد و سن او بالغ بر نود سال بوده، محترم و معتمد مردم بود و صاحب سه اولاد دختر بود و پسر نداشت. شبی در خواب دختر بزرگش حضرت رقیه بنت الحسین (علیه السلام) را دید که فرمود: به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب جمع شده است که مرا آزار می دهد. بیاید قبر و لحد مرا تعمیر کند. سید از ترس اهل خلاف ترتیب اثر نداد. شب دوم دختر دوم سید همین را خواب دید و به پدر عرض کرد. سید به خواب او هم ترتیب اثر نداد. شب سوم دختر کوچک سید این خواب را دید و به پدر گفت، ایضاً ترتیب اثری نداد. شب چهارم خود سید حضرت رقیه (علیها السلام) را در خواب دید که به طریق عتاب فرمود: چرا والی را خبر نکردی؟

صبح هنگام سید نزد والی رفت و خوابش را برای او تعریف کرد. والی امر کرد که علما و صلحای شام از اهل خلاف و شیعه غسل کنند و لباس های نظیف بپوشند. آن گاه قفل در حرم مطهر به دست هر کس باز شد، همان کس قبل مطهر را نبش کند و جسد مقدسه را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند.

بزرگان و صلحای شیعه و عده ای از بزرگان سنی غسل کردند و با رعایت کامل آداب و قفل به دست هیچ یک باز نشد الا سید ابراهیم. بعد هم که به حرم مطهر مشرف شدند، هر کس کلنگ به قبر مقدس می زد، اثری در زمین نمی کرد تا آنکه نوبت به سید ابراهیم رسید. کلنگ ایشان کارگرافتاد و آن قبر مطهر و منور باز شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد

مقدس را شکافتند. دیدند بدن مقدس آن مخدره میان لحد قرار دارد، ولی کفن آن مخدره صحیح و سالم است و آب زیادی در میان لحد جمع شده. سید بدن مطهر و شریف را از لحد بیرون آورد و به مدت سه روز بر روی زانوی خود نگاه داشت و پیوسته گریه می کرد تا آنکه لحد آن جناب را از بنیاد تعمیر کردند و فقط اوقات نماز که می شد سید بدن مطهر را روی مکان لطیفی می گذاشت و بعد از فراغ دوباره بر زانوی خود نهاد تا آنکه تعمیر قبر مقدس و لحد مطهر به پایان رسید. سید بدن آن مخدره را دفن نمود و از اعجاز این خانم اینکه سید در طول این سه شبانه روز حاجتی به غذا و آب و تجدید وضو پیدا نکرد. سید هنگام دفن آن مخدره دعا کرد که خداوند پسری به او عطا نماید. این در حالی بود که نود سال از سنش می گذشت. پس دعایش مستجاب شد و خداوند پسری به او مرحمت نمود که نامش را مصطفی نهاد. بعد والی جریان را برای سلطان عبدالمجید نوشت. او هم تولیت زینبیه و مرقد مطهر حضرت رقیه (علیها السّلام) را و مرقد مقدس ام کلثوم و سکینه خاتون را به او واگذار نمود و هم اکنون هم جناب آقای حاج سیدعباس، پسر سیدمصطفی پسر سیدابراهیم متصدی تولیت این اماکن مقدسه و شریفه است و شاید این قضیه در حدود سال ۱۲۸۰ اتفاق افتاده باشد(۱).

عنايات حضرت رقيه به اولاد سيدابراهيم

مرحوم سیدهادی خراسانی می نویسد:

شبی روی بام خانه خوابیده بودم. ناگهان مار خطرناکی دست یکی از بستگان ما را نیش زد. او را به دکتر رساندیم و مدتی به معالجه و درمان پرداختیم، ولی نتیجه ای نداد. سرانجام جوانی به نام سیدعبدالامیر

ص: ۵۰

نزد ما آمد و از ما پرسید کجای دست او را مار گزیده است. جای مار گزیدگی را به او نشان دادیم. آن جوان دستی بر محل مار گزیدگی کشید و درد و ورم آن به کلی برطرف شد. سید عبدالامیر پس از انجام این عمل شگفت به ما گفت: من نه دوائی دارم نه دعایی. آنچه مشاهده کردید

کرامتی بود که از اجدادمان به ما رسیده است. هر گزنده ای که کسی را بگذرد، ما با آب دهان یا انگشت خود را بر محل نیش زدگی می گذاریم و آثار زهر برطرف می شود. این عنایتی است که از طرف حضرت رقیه (علیها السّلام) به ما شده است. در آن سالی که آب به قبر حضرت رقیه (علیها السّلام) نفوذ کرده بود، بزرگان شهر برای تعمیر قبر جمع شدند. در بین آنها توفیق نصیب جد ما شد که سه روز تمام جسد سالم و مطهر حضرت رقیه (علیها السّلام) را روی دست بگیرد، تا کار تعمیر قبر تمام شود. از آن موقع این اثر در سیدابراهیم و اولاد او به وجود آمده است (۱).

همچنین جناب حجت الاسلام آقای شیخ حسن قاروبی فرزند آیت الله کاظم تبریزی، از استادشان مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدحسین صدوقی مازندرانی که از علمای معروف کربلا و قم مقدسه بودند، مطالبی را درباره اولاد سیدابراهیم و تأثیر شفابخشی دست آنها جهت درمان مار و عقرب گزیدگی نقل می فرمودند که روزی عقرب خطرناکی پای عیال مرا نیش زد و درد و ناراحتی شدیدی برای ایشان به وجود آمد. برای معالجه او را نزد یکی از سادات شامی که از اولاد سیدابراهیم بود، رساندم. ایشان بدون اینکه دستش را به پای عیالم بگذارد، دستش را با فاصله ای از بالا به پایین آورد. ناگهان مقداری آب زرد از محل گزیدگی عقرب بیرون آمد و درد پای همسرم تمام شد.

ص: ۵۱

در زمان آیت الله سید محسن جبل عاملی، از علمای مشهور و مؤلف کتاب اعیان الشیعه، نزدیک بود قبر حضرت رقیه خاتون را آب بگیرد و اوضاع دگرگون شود. چون نهری نزدیک آن بود، گفتند بدن را از طرف حاکمان سوریه اینجا منتقل کنید، چون ما نمی توانیم نهر را برگردانیم. به آیت الله سید محسن گفتند شما این کار را انجام دهید. سید گفت اگر امکان نداشته باشد، ما این کار را می کنیم. قبر را نبش می کنیم و بدن را بیرون می آوریم. سید تصمیم به نبش قبر گرفت. غسل کرد و لباس سفید پوشید و دستور نبش قبر داد. خاک را که برداشتند و به خشت لحد رسیدند، گفت: صبر کنید لحد را خودم بردارم. سید محسن در قبر رفت. چون خشت بالای سر را برداشت، دیدند سید افتاد. زیر بغش را گرفتند. هی می گفت ای وای بر من! وای بر من! به ما گفته بودند یزید زن غساله و کفن فرستاده، ولی فهمیدم دروغ بود. چون دختر با پیراهن خودش دفن شده بود و بدن مثل گل معطر بود. فرمود: بدن را منتقل نمی کنم. ترس آن دارم اگر منتقل کنم دیگر به عنوان رقیه بنت الحسین (علیها السلام) شناخته نشود و من نمی توانم جوابش را بدهم. هر چه مخارج نهر است می دهم. نهر را برگردانید (۱).

دقت بفرمایید یک عالم شیعه حاضر است مخارج برگرداندن نهر را بدهد و قبر را دست نزند. چرا، شاید در آینده خرابه شام فراموش شود. و شاید مردم شک کنند و این سند محکم اسارت را از دست شیعه بگیرند. سید انسان بی اطلاعی نبود. انسان وارسته و اهل تتبع و تحقیق بود. اعیان الشیعه او و احساس مسئولیت او در حفظ و حراست از فرهنگ شیعه بر علما و اهل تحقیق مبرهن است. آیت الله اثنی عشری هم از قول حاج آقا حسن شیرازی عین این جریان را نقل فرموده است.

ص: ۵۲

در معالی السبطين می گوید جریان سیدابراهیم دمشقی در حدود سال ۱۲۸۰ بوده است و اضافه می کند:

فنزل فی قبرها و وضع علیها ثوبا لثها فیه و اخرجها فاذا هی بنت صغیر دون البلوغ و کان متنها مجروحه من کثره الضرب (۱).

آیا ظاهرشدن بدن مطهر برای علمای شیعه و مشاهده مردم و اهل اعتماد جای شکی می ماند تا عده ای بی اطلاع یا مغرض این حقیقت را انکار کنند؟ بعد از هزار سال هنوز این بدن مجروح در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی تولیت آن مضجع شریف را سپرده به سیدابراهیم دمشقی و بعد از او به اولاد او، همان اولادی که هنگام دفن بی بی رقیه (علیها السلام) خداوند به سیدابراهیم مرحمت نمود، در حالی که سن سید در نود و چند سالگی رسیده بود و کرامات خانواده سیدابراهیم زبانه زد خاص و عام بوده است. (۲)

چه قدر قساوت و جهل باید باشد که با این حقایق عده ای حق را نادیده گرفتند و در صدد انکار برآمدند. خداوندا همه ما را از عوام زدگی و موهوم گرایی و علم زدگی و هواهای نفسانی نجات بده و در صراط مستقیم که محمد و آل محمد است، ثابت قدم بدار. «أنه ولی حمید».

جریان غسل حضرت رقیه (علیها السلام)

در هنگام غسل که آن زن بدن حضرت رقیه را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟ زینب فرمود: چه می خواهی؟ زن غسله گفت: چرا این طفل بدنش کبود است؟ آیا به بیماری مبتلا بوده؟ حضرت در پاسخ فرمود: ای زن او بیمار نبود، این کبودی ها آثار تازیانه و ضربه های دشمن است. (۳)

ص: ۵۳

۱-...معالی السبطين، ج ص ۱۰۱

۲-...اجساد جاویدان، ص ۶۷

۳-...منتخب التواریخ، باب پنجم

به خاک سپردن حضرت رقیه (علیها السلام)

حضرت زینب (علیها السلام) رقیه را با همان لباس و پیراهن کهنه اش به خاک سپرد. وقتی اهل بیت عازم مدینه شدند، زنان شام پیراهن سیاه پوشیدند و با شرمندگی و معذرت خواهی با کاروان وداع کردند. حضرت زینب (علیها السلام) سر از هودج بیرون نمود و فرمود: ای اهل شام، از ما در این خرابه امانتی است. جان شما و جان این امانت. هرگاه کنار قبرش می روید، آبی بپاشید و چراغی در کنارش روشن کنید. او در این دیار غریب است (۱).

مرحوم حاج علی محدث زاده، فرزند محدث حاج شیخ عباس قمی، از وعاظ و خطبای مشهور تهران می فرمود: یک سال به بیماری گرفتگی صدا مبتلا بودم تا جایی که منبر رفتن و سخنرانی کردن برایم غیرممکن شده بود. مسلماً هر مرضی در چنین موقعی به فکر معالجه می افتد، من نیز به طبیبی متخصص و باتجربه مراجعه کردم. پس از معاینه معلوم شد بیماری من آن قدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لاعلاج نباشد، صعب العلاج است. طبیب در ضمن نسخه ای که نوشت، دستور استراحت داد و گفت که باید تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و با کسی حرف نزنم. اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از خانواده انتظار داشته باشم، آنها را بنویسم تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو شاید سلامتی از دست رفته باز آید. البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم و حتی زن و بچه خیلی سخت و طاقت فرساست، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت و شنود دارد. چه طور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم، آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد. بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی، چه حال اضطراری به بیمار دست

ص: ۵۴

می دهد. اضطراب و ناراحتی شدید است که انسان را به یاد قدرت فوق العاده می اندازد و این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام چاره های بشر قطع می شود و به یاد مقربان درگاه الهی می افتد تا به وسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کند و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای گیرد. من هم با چنین پیشامدی، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت امام حسین (علیه السلام) نداشتم. روزی بعد از نماز ظهر و عصر، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله را که به وجود ایشان متوسل بودم، مخاطب قرار دادم و گفتم یابن رسول الله صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقت فرساست. علاوه بر این اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند برایشان منبر بروم. من از اول تا به حال علی الدوام منبر رفته ام و از نوکران شما اهل بیتم. حالا چه شده که یکباره از این وظیفه بر اثر بیماری کنار باشم. ضمناً ماه مبارک رمضان نزدیک است. دعوت ها را چه کنم؟ آقا، عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد. به دنبال این توسل، طبق معمول کم کم خوابیدم. در عالم خواب خودم را در اتاق بزرگی دیدم که نیمی از آن منور و روشن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک. آن قسمت که روشن بود، حضرت مولی الکونین اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را دیدم که نشسته است. خیلی خوشحال شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم، در عالم خواب نیز پیدا کردم. بنا کردم عرض حاجت نمودن و به خصوص اصرار داشتم که ماه مبارک رمضان نزدیک است و من در مساجد متعدد دعوت شده ام. ولی با این حنجره از کار افتاده چه طور می توانم منبر بروم و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرف بزنم. چون خیلی الحاح و تضرع داشتم، حضرت اشاره به من کرد و فرمود: به آقاسید که دم در نشسته، بگو چند جمله از مصیبت دخترم رقیه را بخواند و شما کمی اشک بریز. ان شاء الله تعالی

خوب می شوید. من به سمت درِ اتاق نگاه کردم و دیدم شوهر خواهرم آقای حاج مصطفی طباطبایی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران است، نشسته است. امر آقا را به ایشان رساندم. ایشان می خواست از ذکر مصیبت خودداری کند، حضرت سیدالشهدا فرمودند: روضهٔ دخترم را بخوان. ایشان مشغول ذکر مصیبت رقیه شد و من هم گریه می کردم و اشک می ریختم. اما متأسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متأسف و متأثر بودم که چرا از آن مجلس پرفیض محروم مانده ام. اما دیدن دوبارهٔ آن منظرهٔ عالی امکان نداشت. همان روز یا روز بعد به همان متخصص مراجعه کردم. خوشبختانه معلوم شد که اصلاً اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در کار نیست. او که سخت در تعجب بود، از من پرسید: شما چه خورده اید که به این زودی نتیجه گرفته اید؟ من چگونگی توسل و خواب خود را بیان کردم. دکتر قلم در دست داشت و سرپا ایستاده بود، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین شهنشه عالمین امام حسین (علیه السلام) به او دست داده بود، پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشک بر رخسارش می ریخت. لختی گریه کرد و سپس گفت: آقا این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت. (۱)

همچنین جناب حاج میرزا احمد رضاییان از اشخاص مورد اطمینان در شهر مقدس مشهد، می گوید: سی سال قبل شخصی به نام سیدحسن در انتهای خیابان پست پایین کنار مغازه ام لوازم خرازی می فروخت. روزی سیدحسن را بسیار غمگین و محزون دیدم. وقتی حالش را پرسیدم، در حالی که غم و اندوه از چهره اش نمایان بود، گفت: دخترم مریض شده و

ص: ۵۶

دیگر هیچ امیدی به زنده ماندنش ندارم و این درحالی است که سه سال بیشتر ندارد. سیدحسن می گفت: تحمل ناراحتی و درد دخترم را ندارم و برای اینکه او را در این حال بینم و از حال وخیمش خبری بشنوم، تصمیم گرفته ام مدتی به خانه نروم. من که سیدحسن را با آن حال و روز دیدم، به او پیشنهاد کردم به حرم امام رضا(علیه السلام) مشرف شود و بین نماز ظهر و عصر به حضرت رقیه(علیها السلام) متوسل شود. سیدحسن پذیرفت و طبق روزهای گذشته برای ادای نماز ظهر و عصر به حرم رفت. ولی این بار نمازش بیش از روزهای دیگر طول کشید. وقتی بازگشت، از او پرسیدم آیا به حضرت رقیه(علیها السلام) متوسل شدی و شفای دخترت را از آن حضرت خواستی؟ سیدحسن در جواب گفت که در بین دو نماز حال عجیبی پیدا کردم و گریه ام بسیار شدید شد. در همان حال به حضرت رقیه متوسل شدم و از آن حضرت شفای دخترم را خواستم. ناگهان دیدم دختر خردسالی که لباس عربی به تن داشت، از داخل ایوان طلا به طرف من آمد و فرمود: آقا سیدحسن، السلام علیکم. حال دختر کوچکت چه طور است؟ گفتم حالش خیلی بد است، به طوری که تصمیم گرفته ام به خانه نروم تا حال رقت بار او را نبینم. آن مخدّره فرمود: اما من الآن آنجا بودم. حال او بد نبود. من او را مریض و ناراحت ندیدم. به آن نازدانه عرض کردم: حال دخترم آن قدر بد بود که توان حرکت نداشت. آن دختر کوچک از من پرسید: شما الآن به چه کسی متوسل شده اید؟ گفتم به حضرت رقیه(علیها السلام)، فرمود: او هم سلامت دخترت را از خداوند متعال خواست و خداوند نیز دخترت را شفا داد. حال اگر به خانه بروی دخترت در را به رویت باز خواهد کرد.

آن دختر از پیش چشمانم رفت. با خودم گفتم شاید این دختر از همسایه های ما بوده و از حال دخترم باخبر شده و خواسته تا مرا خبردار

کند. به سرعت به جست و جو برخاستم تا آن دختر کوچک را بینم، ولی نتوانستم او را پیدا کنم.

آقای رضایان می گوید من به سیدحسن گفتم: بدون شک آن دختر حضرت رقیه(علیها السّلام) بوده است. زود به خانه ات برگرد که حضرت رقیه دخترت را شفا داده. سیدحسن به خانه رفت و سه ساعت بعد خوشحال و خندان به مغازه برگشت. از او پرسیدم جریان چیست؟ چند ساعت پیش از غم و غصه دل و دماغ نداشتی، چه اتفاقی افتاده که شاد و خندانی؟ سیدحسن گفت: آری، پس از اینکه از هم جدا شدیم من به سوی خانه به راه افتادم و در تمام طول راه در این فکر بودم که آیا دخترم شفا یافته است یا نه. آیا حضرت رقیه(علیها السّلام) به ما عنایت نموده؟ آیا این دختر کوچکی که در حرم دیدم حضرت رقیه بود؟ تا اینکه مقابل درِ خانه رسیدم. دیدم دیگر صدای گریه و زاری نمی آید. در نهایت شگفتی دیدم دخترم پشت در آمد و در را به رویم باز کرد. از خوشحالی او را در آغوش گرفتم و از شادی به گریه افتادم. دخترم صحیح و سالم بود و هیچ آثاری از مریضی در او دیده نمی شد. بعد از آنکه آرام شدم، از دخترم سؤال کردم چگونه خوب شدی و چه کسی تو را شفا داد؟ دخترم در پاسخ گفت: یک ساعت پیش خوابیده بودم. ناگهان دیدم دختر بچه ای پیش چشمم نمایان شد و مرا صدا زد و گفت: برخیز، این ظرف آب را بگیر و بنوش. من برخاستم و ظرف آب را از ایشان گرفتم و نوشیدم. به محض اینکه آب از گلویم پایین رفت، احساس کردم خوب شده. چند لحظه بعد آن دختر بلند شد که برود. به ایشان عرض کردم: تشریف داشته باشید. با این عجله کجا می روید؟ آن دختر خانم فرمود: باید بروم و خبر سلامتی تو را به پدرت برسانم، زیرا او تصمیم گرفته برای اینکه ناراحتی تو را نبیند، به خانه برنگردد.

در حرم مطهر حضرت رقیه (علیها السلام) دیدند یک زن فرانسوی به حرم آمده و دو عدد قالیچه به عنوان هدیه به همراه خود آورده که به آستان مطهر حضرت رقیه (علیها السلام) تقدیم کند. بعضی از مردم می دانستند که او فرانسوی و دینش مسیحی است، لذا بسیار تعجب کردند که علت آمدن این زن مسیحی به این مکان مقدس چیست؟ و این دو قالیچه را برای چه آورده. جلو رفتند و از او سؤال کردند که شما خارجی و مسیحی هستید، علت آمدنتان به این آستان و آوردن این قالیچه ها چیست؟ آن زن پاسخ داد: بله من مسیحی هستم و جریان از این قرار است که من یک سال پیش از فرانسه برای مأموریت به اینجا آمدم و در مجاورت این حرم مطهر منزلی گرفتم. شب اول هنگامی که می خواستم استراحت کنم، صدای گریه و سروصدا شنیدم که قطع نمی شد. لذا پرسیدم که این سروصدا و گریه و شیون از کجاست؟ گفتند در این نزدیکی دختری از امام حسین (علیها السلام) مدفون است. من فکر می کردم که تازه از دنیا رفته است و بستگانش برای او گریه و زاری می کنند. اما به من گفتند که بیش از هزار و سیصد سال از دفن او می گذرد. تعجب کردم و شکفت زده با خودم گفتم دختری که بیش از سیزده قرن پیش از دنیا رفته و برای او این طور متأثرند و گریه و شیون می کنند، باید دختر خارق العاده ای باشد و منزلتی عظیم نزد پروردگار داشته باشد. پس کنجکاو شدم و در مورد او بیشتر توضیح خواستم. گفتند او دختر امام حسین (علیه السلام) است که یزید او را شهید کرده و خانواده اش را به اسارت آورده و در خرابه شام زندانی کرده و این دختر از غم دوری و هجران پدر و آزار و اذیت یزیدیان جان سپرده و او را در همان خرابه دفن کردند. این سخنان تأثیر به سزایی در من داشت و من به این مکان مقدس مشرف شدم و حال و هوای عاشقانه ای را دیدم که با اشک و ناله

همراه بود و مردمی را که می آمدند و دعا می کردند و نذر می کردند و هدیه می آوردند. به حدی دگرگون شدم که محبت آن نازدانه در دل و جانم رسوخ کرد. بعد از مدتی درد زایمان مرا گرفت و به بیمارستان انتقالم دادند. پس از معاینه گفتند کودک شما غیرعادی به دنیا می آید و راهی جز جراحی نیست. همین که نام جراحی برده شود، بسیار ترسیدم و احساس نگرانی شدیدی کردم. خود را در کام مرگ می دیدم، نمی دانستم چه کنم و به که پناه ببرم؟ تا آنکه نوری از امید در دلم شعله زد و با خود گفتم به این دختر متوسل می شوم و دست به دامان او می زنم و به یاد مصیبت ها و دردهای آن نازدانه افتادم و آنها را از ذهنم عبور می دادم که ای دختری که پدرت را تشنه لب کشتند و تو را اسیر کردند و بسیار کتک زدند، تو را قسم می دهم مرا از هلاکت نجات بدهی. در این صورت من دو قالیچه قیمتی به آستان هدیه می کنم. همین که حرف هایم تمام شد، برخلاف نظر اطبا، بچه ام به طور طبیعی و بدون نیاز به عمل جراحی به دنیا آمد و این عنایت همین دختر خردسال بود و من هم به عهدم وفا کردم و این قالیچه ها را برای هدیه به آستان دختر امام حسین (علیه السلام) آورده ام. (۱)

شفای دختر فلج به دست بابرکت حضرت رقیه (علیها السلام)

شخصی می گوید: دختری مریض داشتم. مریضی او آن قدر سخت شد که او را از پای در آورده بود. بالاخره او فلج شد. هرچه به دکترها مراجعه کردم، نتیجه ای نگرفتم و دکترها مرا جواب کردند. از همه جا مأیوس شدم و قطع امید کردم و به حال خودم و دخترم به فکر فرو رفتم چه کنم و کجا بروم. ناگهان بارقه امید دلم را روشن کرد و به خود امیدوارم شدم که چاره ای هست. اگر در مطب ها را به رویم بسته اند، یک در مطب همیشه به روی

ص: ۶۰

بیمارانش باز است و هیچ بیماری ناامید از درِ مطب او باز نمی گردد. دلم به طرف حرم نازدانهٔ اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پرواز کرد. گفتم گرچه این دختر کوچک است اما نزد خداوند متعال قرب و منزلتی عظیم دارد. دستی چون دست جدش علی (علیه السلام) یداللهی دارد و حلال مشکلات است. گفتم شفای دخترم را از او بخواهم. به قصد حرمت حرکت کردیم و وارد حرم شدیم. تا چشمم به حرم بی بی افتاد، اشک مرا امان نداد. دلم شکست و شروع به درددل کردم. گفتم بی بی جان، دکترها مرا جواب کرده اند، اما بی بی، مرا جواب مکن. از راه دور آمده ام. تا اینکه دخترم را آوردم کنار ضریح. شبانه طنابی را به عنوان دخیل بر گردن دخترم و سر دیگرش را به ضریح بستم و به دخترم سفارش کردم که این دختر امام حسین (علیه السلام) است که پدرش او را بسیار دوست داشت. از او بخواه که تو را شفا بدهد. گریه کن و التماس کن و با او درددلت را بگو. من هم رفتم به کناری و مشغول دعا و زیارت و نماز توسل شدم. با حالتی منقطع از دنیای خلق و متصل به ذات حق تعالی در آن لحظه شفای دخترم را طلب نمودم. پس از مدتی به خود آمدم. مشاهده کردم پاسی از شب گذشته. فضای حرم آرام است و کسی نیست. سحر یا نزدیکی سحر بود و من دخترم را فراموش کرده ام. صدایی مرا به خود آورد. خوب گوش کردم متوجه شدم صدای دخترم است. به طرف او رفتم. دیدم گریه می کند. تا چشمش به من افتاد گفت: بابا خوب شدم. او را در آغوش کشیدم و به صورت معصومش بوسه می زدم. از او سؤال کردم دخترم، چه شده؟ چرا گریه می کردی؟ در پاسخ گفت: بابا، خیلی گریه کردم تا اینکه خوابم برد. در عالم خواب دیدم دختر کوچکی از ضریح بیرون آمده، به طرف من می آید. تا نزدیک شد به من گفت: دختر چه می خواهی؟ گفتم: بی بی جان من مریضم نمی توانم از جایم حرکت کنم. نشست بالین سرم و دست های

کوچکش را بر بدن من کشید. آن گاه به من گفت: خوب شدی. برخیز و نزد پدرت برو. از خواب بیدار شدم. هیچ اثری از درد و ناراحتی احساس نکردم. اما بابا، چرا آن دختر کوچک صورتش کبود بود؟(۱)

بیا با هم بازی کنیم

روزی زن مسیحی دخترش را از لبنان به سوریه می آورد. چون دخترهای لبنان او را جواب کرده بودند. دخترهای سوریه شاید او را مداوا کنند. او نزدیکی حرم حضرت رقیه منزل نمود تا به مداوای دخترش بپردازد، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر است، می روند. از مردم می پرسد اینجا کجاست و چه خبر است؟ می گویند امروز روز شهادت امام حسین(علیه السلام) است و این دخترش رقیه خانم است. زن مسیحی فرزندش را تنها در اتاق می گذارد و به حرم می رود. در آنجا به رسم مسلمان ها شیون و زاری می کند و به حضرت رقیه متوسل می گردد تا حدی که بی هوش می شود. در این حال شخصی می گوید بلند شو و به منزل برو. خداوند دخترت را شفا داده. برمی خیزد و به طرف منزل می رود. وقتی داخل اتاق می شود می بیند دختر دارد بازی می کند. وقتی مادر جریان را جویا می شود، دختر می گوید: شما رفتید دختری به نام رقیه داخل شد و گفت: بیا با هم بازی کنیم. حال «بسم الله الرحمن الرحيم» و بلند شو. سپس دستم را گرفت و بلند کرد. دیدم تمام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می کرد که شما آمدید. گفت: مادرت آمد، و رفت. سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت مسلمان شد.(۲)

ص: ۶۲

۱- ...اشکی بر سه ساله، ص ۳۸

۲- ...ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷

یکی از خدّام حرم حضرت رقیه(علیها السّلام) نقل می کند که قرار بود حرم حضرت رقیه(علیها السّلام) توسعه یابد. برای رسیدن به این هدف بایستی منزل اطراف حرم را خریداری کنند. صاحب یکی از منازل یهودی بود و اصلاً حاضر نبود ملک خود را بفروشد، تا آنجا که حاضر شدند ملک او را دو برابر بخرند، ولی باز هم نپذیرفت. مدتی از این واقعه نمی گذرد که زن او حامله می شود و زمان وضع حملش فرا می رسد. او را پیش پزشک می برند و پس از انجام معاینات مشخص می شود مادر و بچه هر دو در معرض خطر مرگ قرار دارند. پزشک به آن مرد یهودی یا نصرانی می گوید خانم شما باید چند روزی در بیمارستان زیر نظر دکترهای متخصص بستری باشد. خود آن مرد نقل می کرد که پس از شنیدن این مطلب ترس بر من مستولی شد و بسیار غمگین شدم. احساس کردم که به یک قدرت معنوی احتیاج دارم. از این رو به طرف حرم حضرت رقیه رفتم و به حرم مشرف شدم و توسلی به آن حضرت پیدا کردم و پیش خودم چنین عهد کردم که اگر همسر و فرزندم از خطر مرگ جان سالم به در بردند، زمینم را به رایگان به آستان مقدس حضرت رقیه(علیها السّلام) تقدیم کنم.

چند ساعت پس از این توسل به بیمارستان مراجعه نمودم. در نهایت شگفتی دیدم همسرم روی تخت خوابیده و بچه که تازه متولد شده هم در کنار او قرار دارد. تا چشم همسرم به من افتاد گفت: کجا بودی؟ گفتم جایی کار داشتم. همسرم پرسید: آیا برای توسل به حرم حضرت رقیه(علیها السّلام) دختر امام حسین(علیه السّلام) رفته بودی؟ از این سؤال بسیار متعجب شدم و از او پرسیدم تو از کجا فهمیدی؟ همسرم در پاسخ گفت: در حال زایمان از شدت درد گاهی بیهوش می شدم. ناگهان در حالت بیهوشی دختر کوچکی را دیدم که وارد اتاق شد و در کنار تختم ایستاد و به من فرمود:

ناراحت نباش، ما سلامتی تو و بچه ات را از خداوند متعال خواسته ایم. شما به سلامتی وضع حمل خواهید کرد و فرزندتان پسر خواهد بود. سلام مرا به شوهرت برسان و به او بگو اسم پسرش را حسین بگذارد. از آن دختر پرسیدم: شما که هستید؟ در پاسخ فرمودند: من رقیه دختر امام حسین (علیه السلام) هستم. (۱)

آمدم که به تو آزاری نرسد

زنی از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) هر وقت و هر جا مجلسی به نام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) منعقد می شد، در آن مجلس شرکت می کرد و در مصائب آقا اشک می ریخت. شوهر آن زن مردی از اهل خلاف بود. روزی به زن گفت: فردا میهمان داریم، در فکر تهیه غذا باش و خانه را برای میهمانان آماده کن.

فردای آن روز زنی از زنان همسایه آمد و به آن زن گفت که فلان محل مجلس عزا برپاست. آن زن با شنیدن خبر خانه را تمیز کرد و به طرف مجلس حرکت کرد و با خود گفت بقیه کارها را بعد انجام می دهم. اما مجلس طولانی شد و آن زن از بس گریه کرده بود، از هوش رفت. وقتی از آن حال خارج شد، با خود گفت خیلی دیر شده و شوهرم مرا اذیت می کند. چه کنم؟ آن زن می گوید: با سرعت خودم را به خانه رساندم که شاید غذایی تهیه کنم. به خانه رسیدم. در خانه را باز کردم. دیدم دختری خردسال مشغول جارو کردن است. آمدم کنار او ایستادم. به او گفتم: دختر، از کجا آمده ای و اینجا چه می کنی؟ با لحن شیرین و دلربا پاسخ داد: من همراه عمه ام آمده ام و او اکنون در مطبخ و مشغول تهیه غذاست.

جلو رفتم. پرسیدم: بی بی جان، می شود بفرمایید شما کیستی و اینجا چه می کنی؟ جواب داد: من به همراه مادرم آمده ام که غذا تهیه کنم و

ص: ۶۴

اکنون مادرم در اتاق است. با عجله به اتاق آمدم. از طلعت نور او بی اختیار خود را بر قدم های بی بی انداختم و با التماس از او خواهش کردم که بی بی جان شما کیستی؟ ان دو بانوی دیگر کیستند؟ بی بی جان، جانم به قربانتان خود را به من معرفی کنید. بی بی پاسخ داد: من مادر حسینم و آن بانویی که در مطبخ دیدی خواهر حسین است و آن دختری که در حیات دیدی دختر حسین است. من مادر آن کسی هستم که رفتی و برای او گریه کردی. من در عوض آمدم که به تو اذیت و آزاری نرسد و کارهای تو را انجام دادم. (۱)

یا مولاتی یا رقیه اغیشینی

صدیق ارجمند ما حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ کاظم سلامتی — سلمه الله — می فرمود:

در سال ۹۳ که موفق شدم پیاده به کربلا بروم، در بین راه پاهایم درد گرفت، به حدی که دیگر توان قدم برداشتن نداشتم. کناری نشستم. مرد عربی از آن وادیه ما را دید. گفت: شما به حضرت رقیه ایمان دارید؟ گفتم: آری. گفت: صد مرتبه بگو «یا مولاتی یا رقیه اغیشینی». ما شروع کردیم به این ذکر. با کمال تعجب بالفور درد برطرف شد و پیاده حرکت کردیم و به راحتی به سوی کربلا رفتیم.

این کرامات که در کتاب ها آورده شده، چیزی نیست که ما به آنها تمسک کنیم و سند قرار دهیم. ذکر آن ها شاید غبار از چهره جان انسان کنار زند و او را به دار سلام هدایت کند. کرامات این خانواده فوق احصای آدمی است و به قدری مردم از این نازدانه سخن می گویند و مطالبی نقل می کنند که باید کتاب ها نوشته شود. اما صد حیف که ما اهل بیت را در

ص: ۶۵

سختی های دنیوی و مشکلات مادی وسیله قرار می دهیم، گرچه آنها بزرگوارند و عنایت هم می کنند. اما چرا مریض می شویم، گرفتار درد و غم و اندوه می شویم؟ مگر آنها نیامدند ما را به عرش برسانند، مگر خود غم ها را نخریدند و رنج ها را تحمل نکردند، افسوس که نتوانستیم و نخواستیم در سیر معنوی از آنها کمک بخواهیم. مشکلات مادی را حس می کنیم و دردهای بدنی را مهم می شماریم، اما مشکلات روحی و ناله های روح را نه می بینیم، نه برای ما مهم است که متوسل شویم. «و غزکم بالله الغرور.» در دام شیطان اسیریم و او ما را به رحمت خدا مغرور کرده است و تلاشی برای آزادی روحمان نمی کنیم. در مسائل مالی و بیماری های جسمی مضطرب می شویم و التجا می کنیم، اما در مسائل معنوی چون خبری از مقامات نداریم یا ایمان ضعیفی داریم و دلبستگی به حیات دنیوی و لذات آن داریم، آخرت سخت را و عقبات آن را رها کردیم و غافل در دنیا عمر را تلف می کنیم.

«يُجْبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا... (۱)»

قرآن شریف فرمود: هنگامی که در کشتی نشسته ای و امواج شما را احاطه می کند، آن گاه که از غرق شدن می ترسید، خدا را خالصانه می خوانید و این ایمان خالصانه تا هنگام خوف است. همین که خوف برطرف شد، دوباره به کفر برمی گردید. (۲)

اکثر کسانی که خدمت حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده اند، یا اینکه در بیابان گم شده بودند یا در گرفتاری های لاعلاج غرق شده بودند. این بحث مفصلی است و مجالی مفصل می طلبد. خلاصه که رقیه را رقیه نامیدند برای حفظ انسان از خطرهای دنیوی و دینی و برای تعالی

ص: ۶۶

۱- ...الإنسان / ۲۷

۲- ...یونس / ۲۲-۲۳

روح آدمی. حال چه کسی به او روی آورد و بهره بگیرد و چه کسی انکار کند و از فیوضات محروم بماند و تا آخر در درّه انکار بغلتد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ - إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۱)»

فراموش نمی کنم در ایام فاطمیه در منزل صدیق ارجمندم حاج شیخ کاظم سلامتی منبر بودم. عده ای از طلاب و فضلا به من گفتند فلان آقا سرطان ریه دارد، التماس دعا. برایش دعا کنید. بنده بدون تأمل گفتم متوسل به ذیل عنایت جناب حضرت رقیه (علیها السّلام) شود. بعد از منبر گفتند که این آقا اصلاً اعتقادی به حضرت رقیه ندارد. گفتم مشکل این آقا همین است. پیام من را به او برسانید و بگویید راه درمان شما همین است. انسان هایی که چند کلمه از کتاب خواندند و بر سینه تنگ آنها سنگینی کرد و حجاب اکبر شد، و دنبال سند و مدرک می گردند و در سند شک و شبهه می کنند، راه به جایی نمی برند. خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی نقل شده که ایشان می فرمودند: از خدا می خواستم تمام این مطالب را از من بگیرد و قلب صاف یک انسان ساده ای که در نقاط دورافتاده و در کوه زندگی می کند، به من عنایت کند.

نقل می کند در حرم حضرت رقیه (علیها السّلام) پیرمردی از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده بود و هی فریاد می زد و گریه می کرد. مردم هم که این منظره را می دیدند، گریه می کردند. غوغایی به وجود آمده بود. پیرمرد با زبان آذری با دختر صحبت می کرد و اشک می ریخت. چون آذری بلد نبودم، گفتم این مرد چه می گوید؟ گفت: می گوید رقیه جان مدت هاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم. تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادی ام خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری؛ نه، نه، برای هیچ کدام

ص: ۶۷

نیامده ام. فقط آمده ام بینم حالت چه طور است؟ بدنت خوب شده یا نه؟ آیا آبله های پایت خوب شده؟ برویم ایران، به تبریز، تا آنجا صحن شما را طلا کنم. جان خود را به شما فدا کنم.

این ها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود. (۱)

تأکید مراجع و علما بر لزوم تکریم حضرت رقیه (علیها السلام)

اشاره

در پی القای برخی شبهات بی پایه و اساس از سوی برخی اشخاص کم اطلاع درباره وجود مقدس حضرت رقیه بنت الحسین (علیها السلام) خبرنگار اداره کل فرهنگی سازمان صداوسیما با طرح سؤال در این باره نظر مراجع عظام تقلید و علمای کشورمان را جویا شد. برای تنویر افکار عمومی پرسش خبرنگار و پاسخ چند تن از مراجع و علما در ذیل از نظراتان می گذرد. مراجع عظام تقلید و علما تأکید کردند تشکیک در اصل وجود مقدس حضرت رقیه (علیها السلام) نه فقط ظلم به آن مظلومه و پدر بزرگوارش بلکه ظلم به اهل بیت (علیهم السلام) است.

باسمه تعالی

احتراماً به استحضار می رساند در جامعه اسلامی هرگاه جریان هایی درباره برخی از مقدسات اسلامی تشکیک می کنند و دردآور آنکه این مباحث از سوی برخی مدعیان ظاهر الصلاح کم اطلاع مطرح می شود. متأسفانه به تازگی برخی افراد درباره وجود مقدس حضرت رقیه بنت الحسین تردید و شبهه پراکنی می کنند و توهّمات شخصی خود را به جامعه نیز القا می کنند. خواهشمند است برای تنویر افکار عمومی و رفع شبهه از جامعه پاسخ مستدل و مستندی در این باره مکتوب فرموده تا ان شاء الله در حد بضاعت اطلاع رسانی گردد. بی صبرانه در انتظار پاسخ شما هستیم. التماس دعا _ خبرنگار لیک.

ص: ۶۸

پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با اهدای سلام و تحیت، مشهور و معروف است دختری کوچک از امام حسین (علیه السلام) در خرابه شام از دنیا رفته است و مرقدش اکنون زیارتگاه مؤمنان می باشد.

پاسخ حضرت آیت الله مظاهری

باسمه تعالی

همین جا که به عنوان مرقد حضرت رقیه مشهور است، مرقد اوست و تشکیک کردن یک ظلم است. آن هم ظلم به بچه مظلوم امام حسین (علیه السلام) و همین شهرت راجع به مرقد مطهر حضرت زینب (علیها السلام) نیز هست و تشکیک در آن ظلم به حضرت زینب (علیها السلام) است و ظلم به حضرت زینب گنااهش خیلی بزرگ است و ما این گونه موارد نظیر سیادت اشخاص و قبور بزرگان چیزی جز شهرت نداریم و این شهرت در نظر همه فقها حجت بوده و هست.

اثبات اینکه امام حسین (علیه السلام) فرزندی به نام رقیه داشته

اشاره

استاد الفقها و المجتهدین حضرت آیت الله العظمی میرزا جواد آقای تبریزی (رحمه الله) می فرماید: مزار کنونی حضرت رقیه بنت الحسین (علیها السلام) در شام از اول مشهور بود. گویا حضرت امام حسین (علیه السلام) نشانی را از خود در شام به یادگار سپرده است تا فردا کسانی پیدا نشوند که به انکار اسارت خاندان طهارت (علیهم السلام) و حوادث آن پردازند. این دختر خردسال گواه بزرگی است بر اینکه در ضمن اسیران حتی دختران خردسال نیز بوده اند. ما ملتزم هستیم که بر دفن حضرت رقیه (علیها السلام) در این مکان شهرت قائم است. حضرت در این مکان جان سپرده و دفن شده، ما به زیارتش شتافتیم و باید که نگویید

خردسال است. علی اصغر(علیه السّلام) نیز که باید احترام او را پاس داشت، کودک شیرخواری بود و دارای آن مقامی است که روبه روی حضرت سیدالشهدا(علیه السّلام) در کربلا دفن گردید. گفته اند که دفن وی در این مکان نشان از آن دارد که در روز حشر حضرت(علیه السّلام) این کودک (حضرت علی اصغر(علیه السّلام)) خردسال را با دست خواهد گرفت و نشان خواهد داد. دفن طفل خردسال در شام گواه بزرگ است و نشان از اسارت خاندان طهارت و ستم رواداشتن بر ایشان دارد. آن ستمی که تمام پیامبران از آدم تا خاتم بر آن گریستند. تا آنجا که خدا عزای امام حسین(علیه السّلام) را بر آدم خواند. از این رو احترام این مکان لازم است، به سخنان فاسد گوش فرادهید و به سخنان باطلی که می گویند رقیه(علیها السّلام) طفلی خردسال بیش نبود، گوش فرادهید. مگر علی اصغر(علیه السّلام) کودک خردسال نیست که در روز قیامت شاهدی خواهد بود و موجب آمرزش گناهان گنهکاران شیعه خواهد شد ان شاءالله. بنابراین بر همه واجب است احترام این مکان (محل دفن حضرت رقیه(علیها السّلام)) را داشته باشند و به سخنان فاسد و بیهوده ای که از گمراهی شیاطین است، گوش فراندهند و اعتنایی نکنند. ما با زیارت دختر امام حسین(علیه السّلام) رقیه به خداوند متعال تقرب می جوییم. آن دختری که خود مظلوم بود و خاندان وی همه مظلوم بودند.

نتیجه کلام: مجرد شهرت در ثبوت پاره ای از موضوعات خارجی کافی است. لذا اثبات قبر حضرت رقیه بنت الحسین(علیه السّلام) نیازی به اقامه بینه وجود ندارد، بلکه صرف شهرت در اثبات آن مکان شریف کافی می باشد.

نظر حضرت آیت الله العظمی تبریزی(رحمه الله)

شهرت در اموری مثل وقف و نسب و استناد قبر به شخص معین حجت شرعی است. ذکر حضرت رقیه در بین اسرای اهل بیت(علیهم السّلام)

در تاریخ مثل کامل بهایی و عدم معارض برای آن و وجود قبر معین در شام برای آن حضرت و استناد قبر به ایشان کافی در اثبات است؛ و...الله...العالم.

جواد تبریزی

نظر حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

بلی، طبق بعضی کتب مقاتل و تاریخ، آن حضرت چنین فرزندی داشته اند که در شام از دنیا رفته است؛ و الله العالم.

لطف الله صافی

نظر حضرت آیت الله شاهرودی

باسمه تعالی

از قول بعضی از محققان و سیره عملیه مستمره متدینان در تشرف به زیارت آن حضرت برای ما وثوق و اطمینان حاصل می شود که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) دختری به نام رقیه داشته اند و در آن مکان مقدس دفن شده است.

محمد الحسینی الشاهرودی

پاسخ حضرت آیت الله مبشر کاشانی

باسمه تعالی

قال الله تبارک و تعالی:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (١)»

هیچ گونه شک و شبهه ای درباره وجود مقدس حضرت رقیه

ص: ٧١

بنت الحسین (علیها السّلام) وجود ندارد و شواهد تاریخی نشان می دهد که آن مظلومه بر اثر تحمل رنج ها و مصائبی که در مسیر شام و آنچه در خرابه شام اتفاق افتاد، در صغر سن از دنیا رفته و در دمشق مدفون شده است. تنها مطلب مورد بحث این است که نام مبارک او رقیه بوده یا زینب یا اسم دیگری داشته. سپس به اسم رقیه مشهور شده؟ و اما اشتهار اسم او به نام رقیه به این جهت که مدفن این وجود مقدس و نورانی در دمشق، نام رقیه بنت امیرالمؤمنین (علیه السّلام) نوشته شده که بدیهی است انتساب به جدّ اعلی، متداول و معمول بوده است. پس تشکیک در اصل وجود مقدس آن حضرت جرم و ظلم به آن مظلومه و پدر بزرگوارش بلکه ظلم به اهل بیت (علیهم السّلام) است و شبهه پراکنان بدانند که نور خدا هرگز خاموش نخواهد شد، بلکه پیوسته بر تزايد و تجلیات بیشتر است.

حضرت آیت الله علوی گرکانی

باسمه تعالی

وجود حضرت رقیه (علیها السّلام) از مسلمات تاریخی است و اگر شبهه ای هم هست، در اصل وجود ایشان نیست و بعضی از شبهات در نام مبارک او وجود دارد. ولی این مسئله که دختری از امام حسین (علیه السّلام) در شام مدفون است، هیچ گونه شک و شبهه ای در آن وجود ندارد و توصیۀ ما به کسانی که این شبهات را نسبت به معتقدات دینی وارد می کنند، آن است که بدانند هیچ گونه نفعی نخواهند برد و فقط آخرت خود را خراب کرده اند و خود را مورد غضب امام حسین (علیه السّلام) قرار داده اند و لذا خوب است که با این گونه مسائل خود را درگیر نمایند.

ص: ۷۲

با تشکر از تماس شما؛ اولاً چنان که اشاره نموده اید، این گونه شباهت از سوی کسانی مطرح می گردد که حداقل اطلاعات تاریخی را ندارند و اظهار نظر می کنند؛ ثانیاً چنان که مشهور است و معروف، امام حسین (علیه السلام) دختری به نام رقیه داشتند که در کربلا نیز حضور داشت و بعد از حادثه کربلا به علت کثرت فشار و آزار روحی و جسمی در شام به دیار باقی شتافته است.

فتوای مراجع در پاسخ سؤالات از دید عزیزان گذشت. هدف از نقل اقوال بزرگان از آن جهت نیست که کسی متعبد شود و تقلید کند از این جریان تاریخی، بلکه آنچه ما را بر آن داشت از نقل قول علما چند دلیل دارد:

اولاً- فقها خود در تاریخ غور کرده اند و به عنوان کارشناس تاریخ نظر داده اند. مرحوم آیت الله تبریزی فرمودند در کامل بهایی آمده و در کتب فراوان تاریخ نقل شده است. مراجع مرورکنندگان تاریخ و مطلعان از تاریخ هستند. صرف نظر مجتهد نیست تا کسی خرده بگیرد که در مسائل تاریخی تقلید معنی ندارد و باید تحقیق کرد و تقلید در مسائل احکام و فروع دین است؛ ثانیاً بزرگان ما نگهبان عقاید شیعه و پاسدار افکار ناب تشیع هستند و مانند دیده بانی بر قلعه رفیع ایستاده اند که دزدی دستبرد به عقاید نزنند یا عقاید مردم را تضعیف نکنند.

عقاید حافظ دارد، چه طور عقاید دستخورده به ما رسیده است از ریز و درشت. بیان شده به همت این خردمندان که در هر زمانی حرکت موزیانه دشمن را رصد می کرده اند، و تا روزنه ای پیدا می شد که شیاطین نفوذ کنند، فریاد می زدند و مردم را متوجه می کردند. به خصوص در عصر ما که دشمن کمر همت بسته تا مردم را سست کند، سنگرها را یکی پس از دیگری فتح نمایند. امروز به یک سنگر حمله می کنند تا ببینند چه

می شود. اگر موفق شدند، سنگر بعدی و هکذا. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه هفتم در نهج شریف می فرماید:

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأْمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَافاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَانظُرْ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطِقْ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرَّكَ الشَّيْطَانَ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ (۱).

زشت سیرتان، شیطان را ملاک کارشان قرار داده اند، او هم آنان را در دام خویش برگزیده و سپس تخم های پستی و رذالت را در سینه هاشان گذارده و جوجه های آن را در دامنشان پرورش داده. با چشم آنان می نگرد و با زبان آنان سخن می گوید و با دستیاریشان بر مرکب گمراه کننده خویش سوار شده و کردار ناپسند را به نظرشان جلوه داده است. این ها به کسی مانند که اعمال آنها گواهی می دهد که با همکاری شیطان انجام داده شده است و سخنان باطل را او به زبانشان نهاده است.

از دیرزمان مخالفان اهل بیت درصدد تهاجم به عقاید ما بوده اند و راه های متعدد را پیموده اند و نتیجه ای نگرفتند جز زحمتی برای شیعه و چیزی عایدشان نشده است. فرهنگ غنی شیعه و به خصوص نهضت سیدالشهدا (علیه السلام) مانند آب حیات است که تشنگان حقیقت را به خود جذب می کند. خفاشان و دشمن نور نتوانستند آن را خاموش کنند. زیرکانه وارد شدند و مانند موریانه به کاخ ایمان حمله ور شدند. حرکات ریز و ظریفی که پاسداران دین متوجه نشوند و مانند آب در زیر کاه در شب مهتاب کار خود را پیش ببرند. رضاخان با این شعار آمد که روحانی و عمامه به سر باید مجتهد باشد و حق ندارد کسی که مجتهد نیست، عمامه بر سر گذارد. عده ای ساده لوح گفتند حرف خوبی است. لباس باید کسی بپوشد که لایق باشد، کارشناس دین باشد، آبرو و عزت دین

ص: ۷۴

باشد. این حرف قشنگ چنان نفوذ کرد در بین مردم و حتی خواص هم در این دام افتادند و با این شعار علما را خانه نشین کرد و سپس حمله به مراسم عزاداری ها و کشف حجاب تا آخر. علما که نباشند چه کسی در برابر فروختن مملکت به بیگانه بایستد و فریاد برآورد؟ لذا از ورود اولین فکر باطل باید جلو آن را گرفت و تا دیر نشده افکار باطل را در نطفه خفه کرد. عده ای این مسئله را مطرح کردند که رقیه نبوده. به صرف اینکه اسم این نازدانه در بعضی کتب نیامده، عده ای هم گفتند حالا باشد یا نباشد، چه ضرری به دین می زند. عقاید ما که تزلزل پیدا نمی کند. غافل از اینکه افکار ابن تیمیه را تبلیغ می کنند و او هم برای این مسائل هدفی دارد و آن هدف زیر سؤال بردن نهضت و خیالی جلوه دادن آن است. ابن تیمیه می گوید اسارت اهل بیت به جز اکاذیب چیزی نیست و هرگز یزید خاندان آل پیامبر را اسیر نکرده است، یعنی می خواهد همه شعارها و اسلحه کارساز ما را از دست ما بگیرد. ولی وقتی سند محکم در خرابه شام مدفون باشد، جلو یاوه های ابن تیمیه را می گیرد. از این جهت است که حافظان دین فریادشان بلند است که انکار حضرت رقیه ظلمی بزرگ به حضرت سیدالشهداست. مرحوم آیت الله تبریزی فرمود: حضرت سیدالشهدا نشانی را از خود در شام به یادگاری سپرده تا فردا کسانی پیدا نشوند که به انکار اسارت خاندان طهارت (علیهم السّلام) و حوادث آن پردازند. این دختر خردسال گواه بزرگی است بر اینکه در ضمن اسیران حتی دختران خردسال نیز بوده اند. دشمن از انقلاب اسلامی سیلی خورد، در جنگ شکست خورد، چرا؟ چه چیز سبب انقلاب شد؟ محرم بود، اربعین بود. چه سببی بود که مردم را به صحنه کشید؟ امام حسین (علیه السلام) بود. مردم ما به خاطر آب و نان قیام نکردند و اگر در جبهه شرکت کردند، عرق ملی نبود. هیچ کس حاضر نبود جوان خود را دم تانک و توپ بفرستد. اما تا نام علی اکبر به

میان می آمد، پدر اشکش جاری می شد و مادر خودش لباس های فرزندش را آماده می کرد. «کفن پیوشان به تنم مادرم/ مگر عزیزتر از علی اکبرم» را فراموش نمی کنیم. در انقلاب و جنگ تحمیلی هشت ساله، جوان دخترک کوچک خود را می بوسید و به یاد حضرت رقیه او را رها می کرد و به جبهه می رفت. آری، اشک اسلحه بزرگ شیعه است و دشمن این را خوب فهمیده. جمله قتل العبرات شاید ناظر به همین باشد که حسین کشته اشک چشم است. اشک طوفان به پا می کند و ریشه مفسدان و طاغی ها را می خشکاند. این اشک چشم که متصل است به اشک چشم رقیه (علیها السلام) و زینب، و آن از عرش استیذان می کند، مانند باران که زمین را برای رویانیدن گل ها و ریاحین آماده می کند. اشک زمینه دل را فراهم می کند تا قلب نرم شود و تقوا و ایثار و محبت و صفا برآید. قلب قسی مانند سنگ سختی که هیچ آب در او نفوذ نمی کند و محلی برای چمنزار نمی شود. اشک مؤثر و کاری است، ولی محرک آن قهرمان خرابه است. او دل ها را می لرزاند. او پدران و مادران را آماده می کند تا در راه دین فداکاری کنند. او امید را در دل ها زنده می کند و شیعه را با نشاط و شاداب می کند. شیعه افسرده و منزوی نیست. شیعه کسی را دارد که با ناله هایش کاخ بنی امیه را ویران کرده است. تاریخ شام و حکومت مستبد معاویه را مرور کنید، جایی که چهل سال بر منابر لعن علی (علیه السلام) می کردند، آیا الآن اسمی از معاویه و یزید هست؟ آن همه پول خرج کرد و آن همه منابر که هر جمعه بالای آن خطبا رسماً علی را لعن می کردند و جزء لاینفک خطبه و سنت می شمردند، چه کسی این کاخ بیداد را خراب کرد؟ گنبد کوچکش و ضریح چوبی اش. آری، دشمن از این سلاح برنده و کاری ضربه ها خورده. باید این شیعه را خلع سلاح کنیم. در رقیه تشکیک کنیم و بعد حرم حضرت زینب و بعد در روضه، مردم سست شوند، و اشک که

نبارید، خطر بی آبی، آبادی را ویران می کند و ساکنان هجرت می کنند و شهر را در دست مارهای مسموم و جغدها و سوسمارهای حسود رها می کنند. تشکیک یعنی جلوی چشمه فیض الهی را بستن و مؤمن را خلع سلاح کردن که مولای عارفان در دعای کمیل فرمود: و سلاحه البكاء. بودن رقیه (علیها السلام) در نهضت عاشورا همگان را تکان می دهد. ما عده زیادی از دختران خردسال را دیدیم که تحت تأثیر این بزرگوار قرار گرفتند، به طوری که به خاطر این طفل خردسال حسین (علیها السلام) کلاً عوض شدند و در بزرگی منش و روش حسینی شدند. رقیه را رد کردن، یعنی شکاف بزرگی بر کاخ سعادت بشر زدن و دشمن خوب آگاه است که چه کند و از کجا ضربه وارد نماید. اما ساده لوحان این خطر را حس نمی کنند و بی مزد، مزدور اجانب می شوند. فقهای صاحب بصیرت و اهل بینش مردم را آگاه می کنند تا مردم در دام این صیادهای بی رحم گرفتار نشوند و از اول جلو فتنه را می گیرند.

ثالثاً ما تابع حجت شرعی هستیم. شهرت و سیره مستمره برای اینان علم آور است. اگر شهرت و سیره را نادیده بگیریم، دیگر به هیچ چیز نمی شود اعتماد کنیم و همه چیز سست می شود. قبری معین و مشهور است و سال ها مردم به این نام می شناسند و پول ها خرج می کنند تا به زیارت این بی بی مشرف شوند. حالا کسی به مجرد سلیقه کج تشکیک ایجاد کند، کم کم سرایت می کند و همه چیز را زیر سؤال می برد. از کجا چنین بوده، شاید تحریف در تاریخ شده و شاید و شاید. فراموش نمی

کنم وقتی آزاده ها از بند صدام نجات پیدا کرده بودند، با جمعی از علما به دیدارشان می رفتیم. قضایایی تعریف می کردند از بعضی های جنایتکار. یکی از علمای یزد که عاشق حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بود، مرحوم شیخ عباس غیبی، بعد از دیدار این عزیزان با چشمی اشک آلود فرمود: من از این

زمان به بعد هر کس روضه دروغ هم بخواند، باور می‌کنم. الآن که عصر تمدن است و گوش عالم کر شده از بس دم از حقوق بشر می‌زنند و سازمان‌های عریض و طویل برای دفاع از حقوق بشر تأسیس شده، چنین جنایاتی واقع شده. آن وقت در عصر وحوش عرب‌های بادیه‌نشین و حزب نفاق کوفه و اولاد خوارج بر اهل بیت پیغمبر چه کردند؟ راستی کسی باور می‌کرد حکومت بعث با بودن بازرسان سازمان ملل و صلیب سرخ چنین کند؟

وقتی شبهه در روضه ایجاد کردند، مردم به روضه گوش نمی‌دهند و دل نمی‌سوزانند تا اشک جاری شود. شیطان هم که بیکار نیست، می‌گوید شاید این هم حقیقت نداشته باشد و دروغ باشد. روضه و روضه‌خوانی زیر سؤال برود و سرد از کنار مجلس اباعبدالله الحسین گذر کردن، نتیجه چنین می‌شود که با آن همه سفارش اهل بیت (علیهم‌السلام) بر گریه، و قرار دادن جزای بهشت بر باکین حسین و حتی بر تباکی، یعنی کسی خود را شبیه گریه‌کنندگان در بیاورد، همه فراموش می‌شود و مردم از این برکات محروم می‌شوند و این گناه بزرگ بر کسانی است که در عقاید مردم خدشه ایجاد می‌کنند و مردم را دچار تردید و شک می‌کنند. اگر فقهای ما داد می‌زنند که تشکیک در وجود حضرت رقیه (علیها‌السلام) ظلم بزرگی است، به سبب این خطرهای بعدی است. امید آنکه دل‌هایمان به نور معرفت رقیه (علیها‌السلام) روشن شود.

شهرت در مثل انساب مستمسکی قوی است. اگر شهرت نبود، خیلی از سادات را که شجره‌نامه ندارند، ما نمی‌توانستیم به حضرت زهرا (علیها‌السلام) منتسب کنیم. چون عده‌ای از سادات بلکه می‌توان گفت جُلّ لولا الکل همین شهرت به سیادت است که احکام شرع مترتب می‌شود از دادن خمس و حرام بودن صدقه و غیره. سادات از ترس حکومت‌ها در بیابان‌ها متواری بودند. اولاد امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) یکی در حله و دیگری در

شیراز و گروهی در شهری و شهرهای دیگر پراکنده شدند و تا آخر عمر خود را معرفی نکردند و حتی عده ای هنگام غسل از پیراهن آنها سند بیرون می آید، که من فرزند موسی بن جعفرم. از ترس مخفی می کردند. این شهرت است که سیادت ذراری حضرت زهرا(علیها السلام) حاکم است. چه طور در این موارد حجت است و کسی تشکیک نمی کند؟ حال با بودن قبر معین در خرابه شام و خبر آن سینه به سینه از پدران و مادران و بزرگان به ما رسیده، قابل تشکیک شده است. اینجاست که عقل سلیم حکم می کند که زیر این تشکیک خبرهایی است و غرض هایی نهفته است و آن غرض، توخالی کردن افکار شیعه و سست نمودن عقاید و باورهای شیعه است. کسی که سال ها مردم به او توسل داشته اند، نذر می کردند، حاجت می گرفتند، و زینت منابر و مجالس بوده، حالا عده ای بی اطلاع از تاریخ شبهه ایجاد کنند. آیا در مسائل مشابه شک وارد نمی شود؟ این قضیه به این واضحی و مبرهنی، فقیه از کنار او به راحتی نمی گذرد. سفر به شام می کند و در کنار قبر کوچکش اشک می ریزد و ضجه می زند تا به عالم بفهماند با این درس عملی که رقیه حقیقت دارد، شهرتی که ما ادعا داریم، صرف شهرت نیست، قول قدوه العارفین سید بن طاووس ها پشت این شهرت است. از احقاق مرحوم آیت الله العظمی مرعشی تا ینابیع الموده قندوزی حنفی، و دائره المعارف تشیع و تا کتاب المنن عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری شعرانی، این شهرت پشتوانه قوی تاریخی دارد که برای هیچ کس شکی برجا نمی گذارد. در موسوعه کلمات حضرت سیدالشهدا که مؤسسه تحقیقات باقرالعلوم است(۱)، در اشعاری منسوب به حضرت سیدالشهدا آمده است:

انادی الا یا زینب یا سکینه ایا ولدی من ذا لکم بعدی

الا یا رقیه یا ام کلثوم انتم ودیعه ربی الیوم قد قرب الوعد

ص: ۷۹

دو خواهر خود را حضرت زینب و ام کلثوم کنار دو دختر خود قرار داده، زینب که بزرگ تر بوده با سکینه و حضرت رقیه را با حضرت ام کلثوم خطاب نموده است و ندای یا ولدی، اثبات این مطلب است.

درد کجاست؟

قرآن شریف می فرماید:

«سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (١)»

به زودی کسانی را که به ناحق در زمین تکبر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف می سازیم (به گونه ای که) اگر هر نشانه ای (از قدرت ما را) ببینند، ایمان نمی آورند و اگر راه رشد را ببینند، آن را بر نمی گزینند و اگر راه انحراف را ببینند، آن را انتخاب می کنند. این بدان جهت است که آنان آیات ما را تکذیب کردند و از آن ها غافل اند.

پیام های آیه شریفه:

۱. تکبر انسان را از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می کند. خداوند بی جهت کسی را گمراه نمی کند و لطف خود را بر نمی گرداند، بلکه نتیجه عملکرد خود انسان است.

۲. تکبر خصلتی است که دل را تیره و نشانه های هدایتگر الهی را بی خاصیت می سازد و تکرار ارائه آیات هم سودی نمی بخشد.

۳. تکبر بر ضعیف و محتاج زینده نیست به غیر الحق.

۴. انسان در انتخاب یکی از دو راه هدایت و گمراهی آزاد است. راه رشد را

ص: ۸۰

می بینند و نمی پیمایند، راه انحراف می بینند و آن را مسیر خود قرار می دهند. آدمی به سبب ظلوم و جهول بودن گاهی خود را انکار می کند و همهٔ عالم را خیال تصور می کند.

کل ما فی الکلون و هم او خیالٌ

او عکوس فی المرآیا او ظلالٌ

تشکیک در بدیهیات از وجود را منکر می شوند. آیا حقایق را منکر نمی شوند؟ قرآن مدح می کند افرادی که نصرانی هستند، چون استکبار ندارند و در میان آنها احبار و رهبان هستند. آیات حق را می بینند و دل می سپارند. اما گروهی از یهودی ها به خاطر استکبار، حق و آیات او را منکرند، مادی گری و مادی گرایی هم به استکبار منجر می شود. «اجعل لنا الهها کما لهم آلهه» و شعار «أرنا الله جهره؛ خداوند را علنی به ما نشان بده» نتیجهٔ این فکر است.

اگر در روایت علی بن مهزیار اهوازی حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود: «علت قطع ارتباط ما با شما تکبر و تکاثر شماست که ثمرهٔ تلخ آن نادیده گرفتن و ندیدن آیات حق است. قلب دارند و گوش و چشم دارند، ولی نه می فهمند و نه می بینند. مانند انعام که آنها هم چشم و گوش دارند و صیحه ای می شنوند، اما نمی فهمند که آنها را به مرتع هدایت می کنند یا به مسلخ. درد بشر استکبار روی زمین است. اگر این خصلت زشت را کنار زد و خاک ها و رسوباتی را که بر چشم و دل نشسته است، دور کند، حق ظاهر را می بیند. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۱)» تزکیهٔ نفس راه پیدا کردن به حقایق است و دسیسه کردن و فطرت را در چاه مادیت اسیر کردن به انکار آیات و نابودن کردن آن می انجامد تا جایی که ناقه الله را پی می کنند. اول به تکذیب آیات می رسند و سپس در صدد از بین بردن آن برمی آیند. آیا

ص: ۸۱

معجزه بودن ناقه را ندیدند؟ خداوند با یدِ قدرتش موجود زنده ای را از بین سنگلاخ های سخت بیرون آورد، درحالی که بچه ای به دنیا آورد و همه قریه از شیر او استفاده می کردند. نشانه های بالا-تر از این، کاملاً برایشان محسوس بود. دیدند، آشامیدند، اما همه را تکذیب کردند. دیوار تکذیب بشر بلند است و این ظلوم جهول اگر بخواهد می تواند به خاطر پیمودن راه کج، هر چیزی را منکر شود و همه چیز را نادیده بگیرد. «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ (۱)» این راهی است که رفتن و نتیجه رفتن و مسیر به مقصد رسیدن است؛ مقصدی به بهشت رضوان یا آتش و دوزخ. خداوند هرگز کسی را گمراه نمی کند. او مردم و خلق را برای رحمت آفریده است. ما برای رحمت آفریدیم. در سرداب تاریک و نمود خود را اسیر کردن و سپس انکار خورشیدن نمودن، بسیار خنده آور است. کسانی که از بالای افق نگاه می کنند، بر این بیچاره اسیر حسرت می خورند. آنها از نور و گرمای این آیت حق بهره مندند و فریاد «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲)» سر می دهند. «يَا...حَسِيرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَا تُبِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳)» آه بر این انسان که چراغ راه را نادیده می گیرد و در تاریکی شب در دره های عمیق می غلتد و خوراک لاشخورهای بی رحم وحشی می گردد. ای خلیفه الهی، از کجا آمدی و کی بودی و چه هدفی داشتی؟ از آسمان به چاه و از نور به تاریکی. «هل يستوی الظلمات و النور» شاهد بر عرایضم که آدمی که در طریق متفاوت می افتد، از همه حقایق محروم می گردد.

هدایتِ راهب مسیحی

راهب مسیحی به خاطر ترک دنیا و زخارفش در دیر هنگام شب نور

ص: ۸۲

۱- ...ابراهیم / ۲۷

۲- ...یس / ۲۶

۳- ...همان / ۳۰

می بیند و از دیر سرازیر می شود. ولی مردمان به ظاهر مسلمان سر مطهر را در جعبه قرار داده اند و برای هدیه گرفتن می برند. راهب نزدیک آمد، نگهبان سر مطهر داد زد که سیاهی نزدیک نشو. کیستی و چه می خواهی؟ راهب می گوید: نور دیدم و به دنبال نور آمدم. جواب می شنود که سر فردی خارجی است و نوری در کار نیست. راهب سر را طلب می کند، اما نگهبان راهب را رد می کند. از او اصرار و از او انکار تا به جایی که راهب می گوید باغی از پدرم به ارث رسیده به ده هزار درهم. به شما می دهم. یک امشب سر را به من بدهید (۱). سر را گرفت و با گلاب شست و با مشک و کافور خوشبو کرد و بر سجاده خویش گذاشت. نالید و گریست و با آن سر منور عرض کرد: یا ابا عبدالله به خدا قسم که بر من گران است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم. یا ابا عبدالله آن گاه که جدت را ملاقات می کنی شهادت بده که من گفتم شهادت را و در خدمت تو اسلام آوردم. پس گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علی ولی الله. سپس سر را برگرداند و اینجاست که فریاد هر آزاده ای بلند می شود که مسلمان ها سر را فروختند و راهب خرید. آنها سر را برای جایزه می بردند و راهب با پول ارشش سر را برای ساعاتی خرید و عاقبت مسلمان شد و در بعضی از تواریخ آمده که راهب فرمود اُف بر شما، پسر پیغمبر را می کشید و او را خارجی می خوانید؟ شمر دستور داد راهب را گردن زدند. چون خطر افشاگری راهب را داشتند که اگر راهب به مردم بگوید، شورش می شود و اسرا را آزاد می کنند و ما به هدف نمی رسیم.

در تذکره سبط ابن جوزی روایت کرده که بعد از شهادت گفت: اننی مولاک و عبدک.

بر اثر ترک دنیا و تهذیب نفس راهب به برکت سر مطهر راه را پیدا و به

ص: ۸۳

کمال می رسد. اما دنیاطلبان با حسرت دنیا مردند و دنیا به آنها کام نداد و در دام خود گرفتار و شقی شدند.

چرا از نام رقیه وحشت دارند؟

بیاییم خوب خلوت کنیم و از قلب سؤال کنیم. به شرط آنکه قلب داشته باشیم و فلزی زنگ زده نباشد. «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۱)» برای کسی که دل داشته باشد و یا دل ندارد، دل را به دل داده بسیار. خداوند دل به همه داده ولی صد حیف دل را گل کردیم و به قول قرآن شریف «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً (۲)» دل مانند سنگ یا بدتر از سنگ شده، چون سنگ گاهی از وسط او آب خارج می شود و می شکافد، اما دل های سنگ شده به قدری سخت هستند که تکانی نمی خورند. بعد خداوند متعال علتش را بیان می کند:

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۳)»

عمل آدمی چه عمل جوارحی و چه جوانحی، سبب شده که این دل برگردد.

«ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۴)»

دل وقتی برگشت، دیگر چیزی نمی فهمد، نوری منعکس نمی کند، هرچه با او حرف بزنی اثر نمی کند. آیا از سنگ سیاه انتظار داری که عکس شما را منعکس و چهره زیبایی یا زشتی به شما نشان دهد؟ چه کردیم که دل سیاه شد و مبدل به سنگ گشت؟ او که پاک است و پاک تحویل ما داد.

ص: ۸۴

۱- ...ق/ ۳۷

۲- ...البقره/ ۷۴

۳- ...همان/ ۷۴

۴- ...التوبه/ ۱۲۷

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۱)»

خود علت را بیان کرد. مال و اولاد دل را خراب می کند. باید مواظب دل بود و این عرش الهی را مسند شیطان نکنیم و هر کس را در او راه ندهیم.

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (۲)»

ناگهان دل سنگ نمی شود، کم کم و درجه درجه شروع می شود با سخن گفتن و سخن شنیدن با حرکات و سکنات، حرکتی را که باید انجام دهد، بی حرکت بماند. یا باید ترک کند، حرکت می کند. پله پله دل سخت می شود و به صورت سنگ درمی آید. چه جوابی برای مقلب القلوب داریم؟

از آن سوزم که بر تخت سلیمان

نشسته دیو و عاصف زیر فرمان

این قلب سخت حکمفرما می شود به روح مظلوم.

کم من عقل اسیر تحت هوی امیر (۳).

مرکز وحی و مهبط روح الامین جایگاه شیطان به آن سان است که زبان به فرمان شیطان است. هرچه او بگوید می گوید و هرچه فرمان دهد، دست و پا عمل می کند. مانند رباتی بی اراده که چه کسی دکمه اش را فشار دهد، دوست یا دشمن را نمی شناسد. او حرکت می کند جبری و بی اختیار، بر سر مظلوم می زند یا جایی را ویران کند و با کانون گرم خانواده ای را منهدم نماید. بیایم قلب سخت را به دست ولی الله بدهیم که او آهن را نرم می کند و زره می سازد «وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (۴)»، و تبدیل به عقیق می کند.

ص: ۸۵

۱- ...الشعراء / ۸۸-۸۹

۲- ...الأعراف / ۱۸۲-۱۸۳

۳- ...نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱

۴- ...سبأ / ۱۰

حال اگر قلب بی غل و غش داشته باشیم و صاف نشان بدهد همه چیز را. سؤال می کنم چرا از اسم حضرت رقیه (علیها السلام) وحشت دارند و علت انکار نام رقیه چیست؟ مگر سه ساله کتک خورده و بی بابا در خرابه شام چه خطری دارد که این طور با نامش مبارزه می کنند و شمشیر و دشنه تشیک و رد را علیه او به کار می برند؟ آیا کعب و نی و تازیانه بس نبود؟ آیا سیلی و لگد کفایت نکرد؟ دیگر چرا او را رها نمی کنید؟! او که با کسی دشمنی ندارد. سرگرمی اش و همبازی اش، اصغرش را هم که گرفتید، آیا بس نیست این هتاک و حرمت شکنی؟ بنی امیه بدن را پایمال کردند و رفتند. بدتر از بنی امیه اینهایی اند که بعد از دفن هم دست از سر این کودک حسین نمی کشند و هر روز شب اخگر می زنند. «سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱)» گویا مأموریت بنی امیه به آنها محول شده تا نام او را هم از بین ببرند و هیچ اسمی و رسمی از او باقی نماند. غافل از اینکه اراده خدا بر این است که هر روز تجلی او را گسترده تر کند. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ (۲)» چه قدر قرآن زیبا ترسیم می کند کانه الآن نازل شده و رسول امین برای ما تلاوت می کند. اراده می کنند نور خدا را با دهن های خود خاموش کنند. نور خدا و دهان اینها؟ آیا نمی ترسند که شامل این آیه شریفه شوند؟ عقلا می گویند هر چند احتمال ضعیف باشد، اما محتمل قوی، باید احتمال را ترک کرد. احتمال یک درصد بدهیم اگر این سیم آویزان در کوچه برق دارد. گرچه نود و نه درصد می دانیم سیم تلفن است، اما همان یک درصد چون محتملش قوی است عقل می گوید دست نزن، خطرناک است. از کنار آن عبور کن. ما می گوییم آیا احتمال وجود آن ذی جود را هم نمی دهید؟ اگر چنین دختری از حسین بوده، چه جوابی برای

ص: ۸۶

۱- ...التوبه / ۹

۲- ...الصف / ۸

حضرت زهرا(علیها السّلام) آماده کرده اید؟ سه ساله مظلومه، و راه ترقی خلق به خالق، اگر حسین بن علی از ما سؤال کند دختر یتیم من چه خطری برای شما و چه ضرری از او به شما می رسد که تشکیک کردید و دل بنی امیه را شاد نمودی؟ «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ (۱)» آیا انکارش فرض بود؟ آیا بدعتی در دین بود؟ آیا با رد کردن او مشکل لاینحلی از اسلام حل می شد و آیا وحدتی در جامعه پیدا می شد؟ و اگرهای دیگر. سلّمنا که ما بگوییم و تسلیم شویم که در اسامی اولاد حضرت موسی بن جعفر(علیه السّلام) نامی از شاهچراغ دیده شده و بزرگان قوم در تاریخ اسمی از او نبرده اند و رد کردن که شاهچراغ از اولاد آن حضرت است. آیا احمد بن موسی(علیه السّلام) و بارگاه باعظمت او را در شیراز می توانید انکار کنید؟ ما فرض می کنیم اسمی از حضرت رقیه(علیه السّلام) در کتب تاریخ نیامده. ایا صغیره حسین(علیه السّلام) و فاطمه صغری را انکار می کنید؟ فرموده حضرت زینب که در جمیع مقاتل آمده را چه می کنید که در بازار کوفه خطاب به سر مطهر کرده «فاطمه الصغیر کلمها»، با این صغیره سخن بگو، نزدیک است قلبش ذوب شود. آیا بارگاه باعظمتش را که ملجأ درماندگان است و سال ها مردم از راه های دور با رنج و محنت او را زیارت می کنند و توسل جسته و شفا می گیرند، انکار می کنید؟ برگردید و اندیشه ای برای قیامت کنید و چاره ای برای دل بیمارتان پیدا کنید. وقت تنگ است و صدای رحیل به گوش می رسد. ای خفتگان در کوی شقاوت و ای مرده دلان، وقت کوچ است.

برگردیم به اینکه چرا از نام حضرت رقیه(علیها السّلام) وحشت دارند. اگر به قیام آقا سیدالشهدا نظر کنیم، نقش این سه ساله را متوجه می شویم. بعضی از کارها از عهده هرکسی بر نمی آید. گرچه در ظاهر بزرگ باشد. قیام سیدالشهدا با آن عظمت اگر رقیه نداشت و اگر فریاد طلب کردن بابای او

ص: ۸۷

نبود، احساسات برانگیخته نمی شد و مردم بی تفاوت از کنار او عبور می کردند و به دست فراموشی سپرده می شد. بودن حضرت رقیه و شهادتش در شام بلندگویی شد که صدای شهادت و اسارت را به گوش عالم برساند. سر بریده آوردند، پس حسین کشته شده بود. رگ های او بریده بودند، صورت به خون خضاب بود، پیشانی شکسته شده بود. شما رقیه را طفل معمولی تصور نکنید. او به ظاهر کوچک است، ولی اهل بیت (علیهم السّلام) صغیر و کبیرشان از پستان وحی شیر خورده اند. بیان احساسات ساده دختر با سر بریده نیست، پیام رسان شهادت است. خیلی ها بودند در زمان بعد از شهادت به خاطر ساده بودن و یا تعصب خشک داشتن، شهادت را انکار کردند و گفتند حسین بن علی شهید نشده و در قتلگاه به معراج رفته است. همان طور که شهادت حضرت موسی بن جعفر را در زندان انکار کردند و گفتند موسی بن جعفر در زندان به معراج رفته و روزی خواهد آمد که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد و او مهدی امت است و این گروه به واقفیه مشهور شدند که در ولایت امام رضا (علیه السّلام) شک کردند و در امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السّلام) توقف کردند. این گروه اغراض سیاسی دارند و این ساده لوحان ملعبه اغراض این بازیگران قرار می گیرند. در شهادت حضرت سیدالشهدا هم بعضی از ساده لوحان چنین گفتند و نفهمیدند. با این تقدس بازیشان چه ضرری به دین می زنند؟ چه کسی این توطئه را خنثی کند؟ و شهادت امام را به عالم اعلام کند؟ اینجا نقش دخترک سه ساله مؤثر و کارگر است که شاید از هزاران سخنرانی بالاتر باشد. یک جمله او که چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد، و چه کسی رگ های گردنت را برید، قاتلان حضرت سیدالشهدا را رسوا کرد. در ناله های رقیه و درد دل هایش با سر مطهر تأمل کنید. آیا این نازدانه، بدون هدف و صرف کودک بودن این مطالب را فرموده اند؟ پس با

وجود چنین دختری هرگز کسی نمی تواند شهادت پدر را انکار کند. راه چاره مخالفان چیست؟ انکار حضرت رقیه و افسانه خواندن آن. دیگر آنکه رقیه الهام بخش است، مردم را تحریک می کند، سه ساله هابی می سازد که آنها در دامن شیرمردانی تربیت می کنند. امروز به عنوان مدافعان حرم در برابر استکبار جهانی می ایستند. یهود خطر بزرگی برای اسلام و معنویت است. «أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ (۱)» از هر نقشه ای استفاده کردن برای نابودی اسلام و بهترین ابزار برای نابودی اسلام کردن گروه داعش و اذتاب آن بود. یهود به عنوان یهود نتوانست مسلمانان را شکست بدهد. بهترین ابزار برای نابودی اسلام تربیت کردن گروهی با شعار «لا اله الا الله» و انداختن به جان مسلمین، زیر پرچم محمد رسول الله و حکومت اسلام، سربریدن و غارت کردن بود. چندین هدف از داعش دارند. اول آنکه عالم با معنویت اسلام آشنا شد و تشنگان حقیقت رو به اسلام آوردند. اینها با افکارشان و اعمالشان اسلام ستیزی و اسلام هراسی را هدیه آوردند. اسلام یعنی خونریزی و غارت و وحشی گری، جوان های عاشق معنویت منصرف شدند یا دست کم از اسلام که دین حیات بخش است ناامید شدند. ثانیاً تفرقه در جهان اسلام و مشغول کردن مسلمین به خود و آنها امتیث برای ادامه اشغال و به یغما بردن ثروت مسلمانان پیدا کنند. چه کسی مقابل آنها ایستاد و در عراق و ایران با او مبارزه کرد؟ مدافعان حرم و شهید راه حرم از سردار شهید عزیز همدانی ها و صدها دیگر. عشق به زینب کبری (علیها السلام)، رقیه و حرمش آنها را به جبهه کشید. این دختر و الامقام سه ساله است، اما طوفانی به پا می کند که تارهای عنکبوتی حزب خبیث صهیونیزم را در هم می نوردد. پس باید از نام رقیه بترسند. او سنگری پولادین در برابر انحراف است. او منادی آزادی و ظلم ستیزی است.

ص: ۸۹

خسران انکار حضرت رقیه (علیها السلام) و تشکیک در وجود مبارک

روزی فرستادهٔ سلطان روم که از اشراف و بزرگان روم بود، در مجلس یزید پلید حاضر بود. از او پرسید که ای پادشاه عرب، این سر کیست؟ یزید خبیث گفت: تو را با این سر حاجت چیست؟ گفت: چون من نزد ملک خویش بروم، از هر کم و بیش از من پرسش می کند. می خواهم تا قصهٔ این سر را بدانم و به عرض پادشاه برسانم تا شاد شود و با شادی تو شریک گردد. یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است. گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا. نصرانی گفت: اُف بر تو و بر دین تو. دین من از دین شما بهتر است. چه آنکه پدر من از نژاد داود پیغمبر است و میان من و داود پدران بسیار است و مردم نصارا به این سبب تعظیم می کنند و خاک مقدم مرا به جهت تبرک برمی دارند و شما فرزند دختر پیغمبر خود را که با پیامبر یک مادر بیشتر واسطه ندارد، به قتل می رسانی؟ پس این چه دین است که شما دارید؟ پس برای یزید حدیث کنیسهٔ حامز را نقل کرد(۱).

در بلاد ما صومعه ای است که در آن صومعه نعل الاغی را که گویند عیسی روزی سوار آن شده، در زر و حریر گرفته اند. سلاطین و امرای روم و عموم مردم هر سال آنجا حج روند و طواف آن صومعه کنند و حریر آن سم ها را عوض کنند و آن حریر کهنه را پاره پاره کرده و به تحفه برند. شما با فرزند رسول خدا این می کنید؟

یزید امر کرد او را گردن بزنند. این مرد رومی گفت: یزید، قصد کشتن مرا داری؟ گفت: بلی. مرد نصرانی گفت: یزید بدان که دیشب در خواب پیغمبر شما را دیدم. مرا بشارت به بهشت داد. من در عجب شدم. اکنون از سر آن آگاه شدم. پس کلمهٔ شهادت گفت و مسلمان شد. پس برجست

ص: ۹۰

و آن سر مبارک را برداشت و بر سینه چسباند و بوسید و می گریست تا او را شهید کردند.

اصل جریان در کامل بهایی و کتب دیگر آمده با کم و زیاد و در بعضی از کتب آمده که سفیر روم گفت: ما هم نعل الاغ حضرت مسیح را قاب طلا گرفتیم و در کلیسا نصب کرده ایم و مردم از راه های دور برای زیارت این نعل الاغ مسیح می آیند و هدایا تقدیم می کنند....

حضرت عیسی که به قول امیرالمؤمنین در نهج شریف، مرکبی جز پاهایش نداشت و خادم او دست هایش بود. دابته رجلاه و خادمه یداه(۱). مسیحیت با خبرهای احتمالی چنین تبلیغات دارند و مردم را جمع می کنند. صلیبی را که به عقیده

آنها علامت شهادت مسیح است، نمادی و شعاری قرار داده اند و آن را تکریم می کنند. با اینکه نص قرآن است که مسیح شهید نشده، به صلب آویخته نشده. حال تفاوت راه بین از کجا تا کجاست. آنها با نداشتن و با موهومات چه کارهایی می کنند و ما با داشتن واقعیت ها چه برخوردی داریم.

حقیقتی که اظهر من الشمس است نام او و بارگاه باعظمت او و مشاهده پیکر مطهر او، در او تشکیک می کنیم. چه کسی ضرر می کند؟ اینجاست صدای قرآن در گوش طنین انداز می شود، «و اصدق القائلین»، می فرماید انسان در زیان است. خسران متوجه کسی است که با داشتن سرمایه، بیچاره و زمینگیر باشد. خسران چنان که راغب در مفردات می گوید، به معنی کم شدن سرمایه است. گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند فلان کس زیان کرد و گاه به خود عمل نسبت داده می شود و می گویند تجارتش زیان کرد. این واژه غالباً در سرمایه های برونی مانند مال و مقام به کار می رود و گاهی در سرمایه های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان خسران مبین

ص: ۹۱

(زیان آشکار) از آن یاد کرده است، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱)»

زیانکاران کسانی هستند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند. بدانید خسران مبین همین است.

در سوره مبارکه عصر هم فرمود:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ (۲)»

که انسان ها همه در زیانند.

به جهت اینکه سرمایه را از دست می دهند؛ آن سرمایه ای که دنیا و آخرت را با آن آباد می کردند. فخر رازی در تفسیر آیه می گوید: معنای این سوره را از مرد یخ فروشی آموختم. [عجب است خداوند آیه حقیقت را به او نشان داد و او بالاترین سرمایه ولایت را از دست داد.] آن مرد یخ فروش فریاد می زد و می گفت: «ارحموا من ینذوب رأس ماله. ارحموا من ینذوب رأس ماله؛» رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود! پیش خودم گفتم این است معنای «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ». عصر و زمان بر او می گذرد و عمرش پایان می گیرد و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است. (۳)

به هر حال از نظر جهان بینی اسلام دنیا یک بازار تجارت است، همان طور که در حدیثی از امام هادی (علیه السلام) آمده است:

الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر آخرون.

دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمعی دیگر زیان.

آیه شریفه می فرماید همه در این بازار بزرگ زیان می کنند مگر یک گروهی

ص: ۹۲

۱- ...الزمر / ۱۵

۲- ...العصر / ۲

۳- ...فخر رازی، تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۸۵

که برنامه های آنها در آیه بعد بیان شده که مؤمنان، صالح و مصلح، هم خود اهل عمل هستند. هم دیگران را اصلاح می کنند با وصیت به حق و صبر. مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به طرفداری و انجام حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند. به تعبیر دیگر چیزی که می تواند جلو این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سود عظیم مبدل کند، آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه سرمایه ای گران بهاتر و ارزشمندتر به دست آورد که نه فقط جای خالی آن سرمایه پر شود، بلکه ده ها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد. هر نفسی که انسان می زند یک گام به مرگ نزدیک تر می شود، چنان که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

نفس المرء خُطاه الی اجله(۱).

نفس های انسان گام های او به سوی مرگ است.

بنابراین هر ضربان قلب انسان یک قدم به طرف پایان عمر است.

سرمایه بزرگ رقیه بنت الحسین (علیها السلام)

سرمایه بزرگی که خداوند به آن ما را مفتخر ساخت، سه ساله حسین (علیه السلام) است که به واسطه این سرمایه دنیا و دین را می توانیم آباد کنیم. البته لازم است که معرفت پیدا کنیم که در سوره مبارکه عصر به آن اشاره فرمود. یعنی همگان باید یکدیگر را به حق سفارش کنیم با شناخت حق و تعلیم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و تشویق و تبلیغ. بدون معرفت، سرمایه را مفت از دست می دهیم، چنان که برادرهای یوسف، حضرت یوسف را به ثمن بخش فروختند. یوسفی که دنیا و آخرت آنها را آباد می کرد، او را کالایی فرض کردند و در برابرش ثمنی ناچیز دریافت کردند. راستی اگر معرفت بود او را در چاه می افکندند؟ و ما چه می کنیم؟ سه ساله مظلومه را

ص: ۹۳

در چاه تشکیک و رد انداخته ایم و به راحتی با یک شایعه ای و فکر موهومی او را کنار گذاشته ایم. روزی فرارسد که با چهره شرمسار در آن صحنه هولناک قیامت فریاد بزیم که أنت رقیه بنت الحسین؟

﴿لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ (۱)

یوسف فروشی به چه کسی ضرر وارد کرد؟

یوسف در چاه انداختن و فروختن به چه کسی ضرر زد؟ حضرت یوسف از این مصائب به قصر و عزت مصر رسید و چه خوب فهمید عزیز مصر. به همسرش گفت: «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا (۲)»؛ این سرمایه را قدر بدان و او را گرامی بدار که از او نفع به ما می رسد. واحسرتا که بت پرست می گوید امید نفع داریم، گرامی دار او را، اما پیغمبر زاده و در بیت وحی و سر سفره پیامبر چنین بودند: «كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۳)» بی رغبت از کنار او عبور کردند. راستی این خسران بشر نیست؟ مسیحی سر امام حسین را بخرد و مسلمان نمازخوان قرآن خوان، بفروشد؟ زن فرانسوی متوسل به حضرت رقیه شود و شفا بگیرد و از مرگ نجات پیدا کند، اما شیعه حسین در عاشورا مانع روضه حضرت رقیه شود؟ و منبری بالای منبر حضرت رقیه را تکذیب کند به صرف اینکه اسم مبارکش در زمره اولاد امام حسین نیامده. خیلی مسخره آنکه کسی بگوید حضرت معصومه (علیها السلام) از اولاد موسی بن جعفر (علیهما السلام) نیست، چون در کتب قدما و تاریخ اسمی اینکه حضرت دختری داشته اند به نام معصومه نداریم. حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فاطمه داشته اند نه معصومه. بدانیم که رقیه ضرر نمی کند. صاحب خسران ماییم. «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

ص: ۹۴

۱- ...یوسف / ۹۱

۲- ...همان / ۲۱

۳- ...همان / ۲۰

لَمُونَ (۱)» زن عزیز مصر هم یوسف را شناخت و او را از دست داد و گرفتار زندان کرد. زلیخا مرد از حسرت اینکه چرا یوسف را زندانی کرد. چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی. یکی او را در چاه و دیگری او را زندانی می کند. هم چاه نردبان ترقی یوسف بود و هم زندان. ما فرض می گیریم در کتب و تاریخ اسم آن بزرگوار به رقیه نیامده است، ولی مردم از بس به این دختر کوچک حسین (علیها السلام) پناه برده اند، علم بالغلبه شده برای ایشان. مردم شناختند او را که پناه بی پناهان و ملجأ درماندگان است. از این رو فاطمه صغیره را رقیه نامیدند و این نباید سبب شود که ما انکار کنیم اصل وجود شریفش را. مثل فاطمه معصومه (علیها السلام)؛ از بس به این شخصیت معصومه گفتند، دیگر مردم فاطمه را به کار نمی برند. می گویند حضرت معصومه. شاید به خاطر حضور دو امام حضرت رضا و حضرت جواد (علیهما السلام) در دفن بی بی و با سابقه اینکه در شیعه جزء اعتقادات است که معصوم را جز معصوم دفن نمی کند، حضرت فاطمه را معصومه نامیدند. در عرف مثال زیاد داریم. مثلاً مرحوم حضرت آیت الله موسوی احمدآبادی وقتی داماد حاج شیخ شد، این کلمه داماد را تکرار کردند تا مردم او را به داماد شناختند و حتی الآن می گویند مرحوم آیت الله داماد، درحالی که فامیلی ایشان موسوی است. و الی ما شاء الله. این علم بالغلبه در جامعه داریم. مدرس کسی است که درس می دهد، ولی گاهی فامیلی می شود برای شخصی که مردم زیاد به کار بردند که درس مدرس می رویم. آری رقیه تعویذ است در زمانه ما برای حفظ کشور و سنگری است در برابر عقاید منحط داعش و تکفیری ها. چه کسی سوریه را نجات داده با این همه حملات از یهود و امریکا و هم پیمانان آنها؟ ولی به حول و قوه الهیه نتوانستند این دژ مستحکم ضدیهودی را بشکنند. حال چه کسی ضرر

ص: ۹۵

می کند؟ درماندگان وادی تیه، و تشنگان کوی حقیقت که به ذیل عنایت او توسل نمی جویند و معرفت به او ندارند. آب در خانه و ما تشنه لبان!...

رقیه (علیها السلام)، امان و تعویذ از هر دروغی

بیاییم فریاد بزنییم «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجَنَّتْنَا بِبِضَاعِهِ مُزَجَاهِ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۱)» و او به ما بگوید «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۲)» ای نازدانه حسین و ای شبیهه حضرت زهرا، ما تو را نشناختیم و در حق خودمان ظلم کردیم. پیراهن یوسف چشم یعقوب را شفا داد، اما کوردلانی در کنار یوسف بودند و بهره ای نگرفتند. یوسفی که فریادش نجات بشر از نوع بت ها بود و از نکبت شرک و رساندن به قلعه عرفان که «يَا صَاحِبِي السُّجْنِ ءَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳)» آیا خدایان متفرق بهترند یا خدای یکتا و قاهر؟ اما در برابر این ندا تعبیر خواب سؤال کردند و گفتند: «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ (۴)» گندم طلب نمودند و به قول قرآن کریم:

«وَكَايِنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۵)»

و چه بسیار بر نشانه ای از خدا در آسمان ها و زمین می گذرند و از آن روی می گردانند.

معرفت به حضرت رقیه (علیها السلام)، امان و تعویذ از هر دروغی به انسان ظرفیت می دهد و کاملاً روشن است

ص: ۹۶

۱- ...یوسف / ۸۸

۲- ...همان / ۸۹

۳- ...همان / ۳۹

۴- ...همان / ۸۸

۵- ...همان / ۱۰۵

که در عالم ملک و ملکوت ظرف باید بیش از وجود مظلوف باشد و مُیدرک فوق مُیدرک و محیط بر محاط باشد. یک استکان نمی تواند یک لیوان آب را در خود جای بدهد. اگر ظرفیت ایجاد شود، خداوند متعال فیاض است و قبض از او می رسد. اما «حکیم علی الاطلاق» به کسی که ظرفیت ندارد مظلوفی را از حکمت و غیره نمی دهد، چون ظلم است و تعالی الله از این ظلم. خلیل حق را که امامت می دهد، اول امتحان می کند.

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (۱)»

این آزمایش ها سبب شکوفایی نفسِ نفیس حضرت خلیل است و ایجاد ظرفیت وجود مقدس اوست. آن گاه او را امام کرد که از پس آزمایش های الهی برآمد.

صفار در کتاب شریف بصائر الدرجات نقل کرده است:

عن المفضل قال: ابو جعفر (عليه السلام) ان حديثنا صعبٌ مستصعبٌ ذكوان اجرد لا يحتمله ملك مقرب و لا نبى مرسل و لا عبد امتحن الله قلبه للايمان. اما الصعب فهو الذى لم يدرك بعد و اما المستصعب فهو الذى يهرب منه اذا درك و اما الذكوان فهو ذكاء المؤمنين و اما الاجرد فهو الذى لا يتعلق به شىءٌ من بين يديه و لا من خلفه و هو قول الله «الله نزل احسن الحديث (۲)» فأحسن الحديث حديثنا و لا يحتمل احدٌ من الخلائق أمره بكماله حتى يحده لانه من حد شيئاً فهو اكبر منه. (۳)

مفضل می گوید حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: به تحقیق، امر ما مشکل و دشوار است و آن را حمل نمی کند نه ملک مقرب نه نبی مرسل، و نه

ص: ۹۷

۱- ...البقره/ ۱۲۴

۲- ...الزمر/ ۲۳

۳- ...بصائر الدرجات، ج ۱، باب ۱۱، ص ۴۲

بنده ای که خداوند متعال قلبش را برای ایمان آزموده باشد. اما صعب است که هنوز کسی نتوانست به آن راه یابد و درکش نماید. و مستصعب است که با دیدن آن مردم می گریزند و اما ذکوان که آن ذکاوت مؤمنان راستین است و اما اجرد که کسی را توان احاطه بر آن نیست.

این است فرموده خداوند متعال: خداوند سبحان فرو فرستاد بهترین حدیث را. پس بهترین حدیث حدیث ماست و آن را هیچ کس از خلا-یق جهان تحمل نمی کند به کمال و تمام، مگر آن که بر آن محیط گردد، زیرا کسی که بر چیزی محیط شود بزرگ تر از آن است (در نظام آفرینش، هیچ کس بزرگ تر از ما نیست تا بر ما محیط شود و بتواند ما را آن چنان که هستیم درک کند).

مولای عارفان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

ان أمرنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحمله الا عبدٌ مؤمن امتحن الله قلبه للایمان، و لا یعی حدیثنا الا صدور اُمنیه و أحلامٌ رزینة (۱).

به تحقیق امر ما مشکل و دشوار است که تحمل نمی کند آن را مگر شخص باایمان که خداوند متعال قلبش را برای ایمان آزموده باشد و حدیث ما را نمی پذیرد مگر سینه های امین و خردهای متین و ورزیده.

بعضی از امور اهل بیت مخصوص خودشان است و اطلاع هیچ کس بر آن ممکن نیست و بعضی را می توان تحصیل کرد. آن سرّ مخفی در سرّ و پنهان در سرّ را جز ذات مقدسشان کسی آگاه نیست. لا نبی مرسل و لا ملک مقرب. چون معادن علم خدا و خزینة غیب حق و مخزن کلمات الله هستند.

در کافی شریف آمده:

لنا حالات مع الله هو فیها نحن و نحن فیها هو و مع ذلك هو هو و نحن نحن.

چه کسی قادر بر فهم این مطالب است؟ اما اموری است که می توانیم با ریاضات نفسانیه و تسلط بر هواهای آن راه پیدا کنیم. در زیارت جامعه

ص: ۹۸

عرض می کنیم: محتمل لعلمکم. بدیهی است آن علمی که آنها دارند و خود خزینۀ علم الهی هستند، منظور نیست. چون ظرف وجودی آنها سعه ای دارد به وسعت عرش الهی. در دعای رجب می خوانیم:

المؤمن علی سرّک... فجعلتهم معادن لکلماتک و أركاناً لتوحیدک و آیاتک... لا- فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک.

آنها رکن توحید و معدن کلمات حق هستند. جدایی بین آنها و خدا نیست مگر آنکه آنها مخلوق و عبد هستند.

از این روایات که کم هم نیست، نتیجه می گیریم که رسیدن به قلۀ انسانیت ظرفیت لازم دارد و بدون ظرفیت حرام کردن فیض است و حکیم چنین نمی کند. بذری که باید میوه های فراوانی بدهد در کویر خشک و سوزان کاشتن است. اول باید ظرفیت پیدا کنیم که قرآن شریف خطاب به نبی مکرم اسلام فرمود:

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

آیا ما به تو شرح صدر ندادیم؟

و به حضرت موسی (علیه السلام) تعلیم داد که بگو:

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

خدایا شرح صدر به من عنایت کن.

آن گاه چشمۀ فیض الهی سرازیر می شود که آدمی ظرفیت آن را داشته باشد. قرآن می فرماید:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ (۱)»

منظور فقط رزق مادی نیست. خداوند رزق را به کسانی وسعت می بخشد

ص: ۹۹

که روحیه بغی در آنها نباشد. و در جایی دیگر می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۱)»

خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

همه چیز در خزینه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند، ایجاد می کند و نزول در آیه شریفه نزول مکانی بعضی از بالا- به پایین آمدن نیست، بلکه گاهی به معنای نزول مقامی است. مثلاً هر گاه نعمتی از شخص بزرگی به زیردستان می رسد، از آن تعبیر به نزول می شود. به همین جهت است که در قرآن مجید این کلمه در مورد نعمت های خداوند به کار رفته است اعم از آنهایی که از آسمان نازل می شوند، مانند باران یا در زمین پرورش پیدا می کنند مانند حیوانات یا آهن.

«أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ (۲)»

«أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (۳)»

رقیه (علیها السلام) عامل ترقی و رشد بشر

همان طور که از اسم مبارکشان معلوم است، رشددهنده هستند. باید توجه داشته باشیم که اهل بیت (علیهم السّلام) مثل ما نیستند که فرزندانشان را بی مفهوم بنامند. اسم گذاری آنها روی حساب و ضابطه و معنی است. چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ غوغایی است. و چرا زینب را زینب نامیدند؟ دقت کنید. او را قرار دادند که به واسطه اش مردم خود را

ص: ۱۰۰

۱- ...الحجر / ۲۱

۲- ...الزمر / ۶

۳- ...الحديد / ۲۵

برسانند، هم مقامات مادی و معنوی، قرآن فرمود:

«أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِوَعْدِكَ حَتَّى تُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» (۱)

یا به آسمان بالا روی؛ ولی هرگز تنها به آسمان بالا رفتنت ایمان نخواهیم آورد تا کتابی برایمان بیاوری که بخوانیمش.

شاید عده ای که در زندان نفس اسیر و در چنگال وهم جهل گرفتارند، بگویند یک کودک سه ساله آیا می تواند ما را به اوج برساند؟ باید به این عزیزان بگوییم که قرآنی فکر کنید و از بند مادیت به در آید. همه چیز را با میزان مادی قیاس نکنید و با ترازوی خاکی نسنجید. قرآن درباره مسیح (علیه السلام) می گوید آن گاه که بنی اسرائیل گفتند چگونه طفل در گهواره با ما سخن بگوید، قدرت حق تعلق گرفت که آنها را از این پندار غلط به در آورد و ابر جهالت را با برق نور بشکافت و مسیح بفرماید من بنده خدایم و به من کتاب داده و مرا پیامبر برگزیده است و برای همگان و همه چیز مرا مبارک گردانید. آیا می توانیم درک کنیم که طفل شیرخوار پیامبر باشد و دارای کتاب؟ و آن گاه که درباره یحیای شهید (علیه السلام) فرمود:

«وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۲)

در حالت کودکی ما به او حکم دادیم.

همان طور که به داود و سلیمان دادیم. در اهل بیت مانند حضرت جواد الامّه و الائمه و حضرت حجت (علیه السلام) در سنین کودکی به ظاهر چه طور خداوند علم و حکمت و امامت داده است. پس ممتنع نیست انسان در سنین کودکی دارای قوای الهیه باشد و صاحب کرامات باشد. اول دلیل بر چیزی وقوع آن شیء است. همه مسلمین اعتقاد دارند درباره دو پیامبر

ص: ۱۰۱

۱- ...الإسراء / ۹۳

۲- ...مریم / ۱۲

بزرگوار و نیز شیعه و امامیه اجماع دارند بر امامت حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت حجت (علیهم السّلام). از کوردلانی نباشیم که قدرت خدا را نشناخته و همه چیز را در ماده خلاصه کرده اند و با دید مادی همه چیز را تحلیل می کنند.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (۱)»

خداوند متعال بهتر می داند که کجا رسالت خود را قرار بدهد و این مقام بلند را به چه کسی عطا کند. دانستیم که امر اهل بیت سخت است و هرکسی به آن دست نمی یابد. خداوند به آدم صلی الله (علیه السّلام) اسما را تعلیم کرد، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (۲)»، و بدیهی است که منظور از اسما تمام معانی و حقایق است و الّا اسم بدون معنی و یا اسم بدون درک معنی و حقیقت آن فایده ای ندارد. تعلیم اسما به آدم (علیه السّلام) اگر فقط تعلیم الفاظ و لغات بوده، چگونه باعث تفاخر و اعتلای آدم بر فرشتگان گردید؟ انسانی که به لغت بیگانه بدون درک معنی و فهم حقیقت آن آگاهی یافته باشد، فو قش این است که به یک انسان عامی اهل لغت رسیده باشد. پس مراد از تعلیم اسما، تعلیم معانی و درک مفاهیم و حقایق آن هاست که اسم بدون معنی مهمل است. برخی مفسران تعلیم اسما به حضرت آدم را این طور تفسیر کرده اند: خداوند متعال، آدم را از عناصر گوناگون و اجزای مختلف و قوا و و غرایز و تمایلات و طبایع و استعدادهای متفاوت آفریده است تا با چنین معجون خلقتی مستعد برای درک انواع مدرکات از معقولات و محسوسات و از تخیلات و موهومات گردد و شناخت حقایق و معانی و مفاهیم موجودات و معرفت ذوات اشیا و خواص آنها و اصول علوم و فنون و قوانین و قواعد صنایع و کیفیت به کارگیری آن ها و راه

ص: ۱۰۲

۱- ...الأنعام/ ۱۲۴

۲- ...البقره/ ۳۱

شناخت و تمیز بین اولیای خداوند متعال و دشمنان خدا را به او الهام فرمود. پس حضرت آدم (علیه السلام) با چنین شناخت نفس خویش و معرفت به خالقش و استعداد فراگیری علوم و فنون و صنایع و درک حقایق عالم، مظهر اسمای حسناى الهی شد. پس مراد او از تعلیم اسما، دانستن استعداد و خلقتی که با آن کون جامع گردیده است. آدم با آن فضیلت و علوم دورنمایی از انوار اهل بیت (علیهم السلام) است و تمام علوم الهی در خزینة اهل بیت است که آنها خزانه علم الله و تراجمه وحی الله و عیبه علمه هستند و چنان که در روایات آمده، علم حضرت خضر، معلم حضرت موسی (علیهم السلام) در برابر علم اهل بیت (علیهم السلام) مثل قطره در برابر دریاست و آصف بن برخیا که تخت بلقیس را با یک طرفه العینی از صنعا و یمن به فلسطین آورد، «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ (۱)»، علمی جزئی از کتاب نزد او بود درحالی که «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۲)». علم الکتاب نزد مولای عالمان و عارفان امیرالمؤمنین است و خلیل حق که عرض کرد: «قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيْطَمِّنَنَّ قَلْبِي (۳)» او که ملکوت آسمان ها وزمین به او ارائه شد. اما مولا فرمود:

لو كشف الغطاء ما زدت يقيناً.

و فرمود:

نحن اسماء الله الحسنى.

□
«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا (۴)»

برای خداوند متعال پس با آن نام ها او را بخوانید.

حال می رسیم به این نکته زیبا که چرا اسم حضرت رقیه (علیها السلام) را رقیه

ص: ۱۰۳

۱- ...النمل / ۴۰

۲- ...الرعد / ۴۳

۳- ...البقره / ۲۶۰

۴- ...الأعراف / ۱۸۰

نامیدند. در لغت «رقی و رقیات» را این طور معنی کرده اند: ان يستعان للحصول على امر بقوى تفوق القوى الطبيعية.

توجه کنید، یعنی به واسطه او و کمک و استعانت از او برای رسیدن بر کاری که فوق قوای طبیعت است، فائق گشتن بر امری که فوق این قدرت های طبیعی و مادی است.

آری، دختر حسین (علیها السلام) از خون و پوست پیغمبر و از شیرازه جان زهرا — صلوات الله علیهم اجمعین — تغذیه و رشد کرده و در دامن خامس اهل کساء بزرگ شده و در راه خدا و قرآن فدا گردیده و با زبان شیرینش چهره زشت بنی امیه و فریبکاری های آنها را ترسیم نموده است. همچون مسیح که در کودکی در آغوش مادر ابر تهمت را از دامن خورشید صدیقه مریم (علیها السلام) کنار زد و شهادت به پاکی او داد، حضرت رقیه با نسیم آه و اشکش، مردم شام را متوجه کرد که ما خارجی نیستیم و از آل پیامبریم. حال چنین اولادی و با چنین میراث معنوی و تربیتی و با آن همه رنج ها و کتک خوردن ها و ناله به اوج رسیده است که می تواند بشر را به حقایق برساند و گره های عرفا و علما را باز کند و از اسارت تاریکی ها و غفلت ها نجات دهد. مرحوم سید بحر العلوم چهره معروف و باعظمت چله می گیرد و چله مرحوم سید خدا می داند که در بر دارنده چه شب ها و روزهایی و اذکار و اورادی بوده است. بعد از چله مشرف می شود خدمت سیدالشهدا (علیه السلام). حضرت فرموده بود: سید، اگر به جای این چله سه تا روضه علی اصغر خوانده بودی می رسیدی. این زحمات لازم نبود. آری، حضرت علی اصغر پیش خاکیان طفلی کوچک است، اما در آسمان ها بزرگ است و جبل الله بلندبالا از فرش تا عرش. حضرت رقیه (علیها السلام) واسطه خالق است میان خلق که به واسطه او به حقایق و اسمای الهی برسند و خود را از اوهام و جهالت برهانند. راق در لغت به معنای بالابرنده است.

آری، دختر سه ساله نقشی را آفرید که هیچ کس قادر نبود چنین مسئولیت خطیری را در نهضت حسینی عملی کند.

صغیره بودن و یتیم بودن، در لباس اسارت، و سرانجام جان دادن، در کلمات حضرت دقت کنید. آیا این کلمات چه بار مهمی را در بر دارد، مانند ابرهایی که آب بسیاری را با خود حمل می کند تا زمین های تفتیده و خشکیده را سیراب کند. پایان اسارت و روزهای برگشت اهل بیت است. پیام نهضت و اسارت و منشور انقلاب حسینی را به عالم اعلام کرد. مظلومیت، ایثار، شهامت و شهادت، و اعلام حقیقت، راستی بشر چه زود فراموش می کند و پرده بر حقایق می پوشد. ناله های او طوفانی به پا کرد که هیچ مانعی قادر بر مقامت در برابر آن نیست و وجود آن حضرت چون خورشیدی در آسمان، نورافشانی نمود.

یا ابتاه، من الذی خضبک بدمائك؟

من ذا الذی قطع وریدک؟ یا ابتاه من الذی ایتمنی علی صغر سنی یا ابتاه من بقی بعدک نرجوه؟ یا ابتاه من للیتیمه حتی تکبر؟ (۱)

پدر جان، چه کسی محاسن تو را با خونت خضاب کرد؟

ای پدر، چه کسی رگ های گردنت را برید؟ ای پدر، چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پدر جان، بعد از تو به که امیدوار باشیم؟ پدر جان، این دختر یتیم را چه کسی نگهداری و بزرگ کند؟

شهادت را از خون آلود شدن شاه دین و دنیا، بریده شدن رگ ها، و یتیمی خودش را مطرح می کند، تا جایی که برای کسی شبهه باقی نگذارد که پدر من را شهید کردند و من را یتیم نمودند. شهادت باید تثبیت شود تا مورد انکار کسی واقع نشود، نه برای خودی ها نه بیگانگان مغرض. بیگانگان

ص: ۱۰۵

واضح است که شهادت را انکار کنند یا توجه نمایند. اما خودی ها که با سوء افهام یا سوء اعتقاد، شهادت را انکار می کردند تا حدی که می گفتند حسین بن علی در قتلگاه به معراج رفته و کسی قادر بر شهادت آقا نبوده است. چنان که شهادت حضرت صدیقه را انکار کردند و گفتند چه کسی قدرت داشته سیلی به حضرت زهرا(علیها السلام) بزند یا به در خانه حمله کند و تمام جریان هایی را که منجر شد به شهادت حضرت، انکار می کردند. با ناله های اهل بیت و حضرت صادق و حضرت جواد(علیهم السلام) این نقشه، نقش بر آب شد. آری، با ناله های حضرت رقیه و کلامش با سر بریده، همه این مطالب را با سیل خروشان که از خرابه حرکت کرد، با خود برد.

یا ابتاه، من للنساء الحاسرات.

پدر جان، چه کسی به فریاد این زنان سربرهنه می رسد؟

یا ابتاه، من للأرامل المسیبات؟

پدر جان، چه کسی دادرسی از این زنان تنها و اسیر می کند؟

یا ابتاه، من للعیون الباکیات؟

پدر جان، چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشم های گریان می کند؟

یا ابتاه، من للضایعات العزیبات؟

پدر جان، چه کسی متوجه این زنان بی صاحب غریب خواهد شد؟

یا ابتاه، من للشعور المنشورات؟

پدر جان، چه کسی از برای این موهای پریشان خواهد بود؟

یا ابتاه من بعدك واخیتاه؟

پدر جان، بعد از تو داد از ناامیدی.

یا ابتاه، من بعدك و اغربتاه؟

پدر جان، بعد از تو داد غریبی و بی کسی.

یا ابتاه، لیتنی كنت لك الفداء.

پدر جان، کاش من فدای تو شده بودم.

یا ابتاه، لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء.

پدر جان، کاش من پیش از این کور شده بودم (و تو را به این حال نمی دیدم).

یا ابتاه، لیتنی وسدت الثری و لا أری شیبک مخضبا بالدماء.

پدر جان، کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد. (۱)

آن معصومه نوحه می کرد و اشک می ریخت تا آنکه نفس او به شماره افتاد و گریه راه گلویش را گرفت. گاهی سر را به طرف راست می نهاد و می بوسید و بر سر می زد و زمانی به چپ می گذارد و می بوسید. پس از آن ناله ها، نازدانه لب بر لب پدر نهاد و سکوت عمیقی او را فرا گرفت.

فغشی علیها غشوه لم تفق بعدها فحرّکوها فاذا هی قد فارقت روحها الدنیا.

او غش کرد و دیگر به هوش نیامد، چون او را حرکت دادند، متوجه شدند که روح شریفش از بدن مفارقت کرده.

راوی گفت: وقتی خواستند جسد آن یتیم را از خاک خرابه بردارند، علم های سیاه برپا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شده گریه و ناله می کردند و بر سر و سینه می زدند. او را غسل دادند و کفن نمودند (۲).

طبق بعضی از روایات او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کردند (۳).

زن غسله با تخته و آب و چراغ وارد شد. همین که دید بدن نازنین او سیاه و مجروح است، بر سر خود زد. گفتند چرا خود را می زنی؟ گفت: مادر این طفل یا بزرگ اسیران کیست تا بگوید این بچه به چه مرضی از دنیا رفته است؟ چرا بدنش کبود است؟ بانوان با چشم اشکبار گفتند او مرضی نداشت، این ها همه جای کعب و نیزه و تازیانه است.

ص: ۱۰۷

۱- ...انوار الشهاده، ص ۲۴۲؛ ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۲۶

۲- ...انوار الشهاده، ص ۲۴۴؛ ریاض القدس، ص ۳۲۶

۳- ...ستاره درخشان شام، ص ۲۲۱، به نقل از: خصائص الزینیه، ص ۲۹۶

او به ملاقات برادرش حضرت علی اصغر رفت.

حمید سلم می گوید: «چون حضرت علی اصغر شهید شد... دخترانی از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی جسد آن طفل شهید انداختند... و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه بودند(۱)».

ص: ۱۰۸

۱- ...منهج الاحزان، ص ۲۴۴

تصوير

□

ص: ١٠٩

تصوير

□

ص: ۱۱۰

تصوير

□

ص: ۱۱۱

تصوير

□

ص: ۱۱۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

